

سو، در حالیکه الله به افراد بشر دستور می دهد از پرستش هر کسی بغیر از خود او خودداری کند، معلوم نیست، چرا الله به شیطان دستور داده است، به آدم سجده کند؟

در هیچ کجای کتاب قرآن، هیچ دلیل و مبحث فلسفی برای نشان دادن لزوم وجود خدا در دنیا به چشم نمی خورد و تنها لزوم وجود او فرض و پندار می شود. تنها موردی که انسان ممکن است به بحث لزوم وجود خدا در قرآن نزدیک شود، زمانی است که قرآن از «نشانه های» خدا سخن می گوید و برخی پدیده های طبیعی روی زمین را نشانه های قدرت و بخشش خدا به شمار می آورد.

پدیده هایی که پیش از همه «در قرآن» در باره لزوم وجود خدا سخن می گویند، عبارتند از: آفرینش آسمان ها و زمین، آفرینش نسل بشر، بهره هایی که افراد بشر از حیوانات می برند، تبدیل شب به روز و روز به شب، درخشش خورشید، ماه و ستارگان، بادهای متغیر، فرستادن باران از آسمان، بارورکردن زمین خشک و رویانیدن گیاهان، فرآورده های کشاورزی و میوه ها، حرکت کشتی در دریاها و ثبات کوهها. عواملی که با تکرار کمتری در قرآن ذکر شده، عبارتند از: ارواح، رعد و برق، آهن، آتش، شنیدن، دمیدن، درک کردن و هوش و خرد<sup>۲۵۵</sup>

در دانش فلسفه این بحث، حکمت غائی نامیده می شود و بیشتر فلاسفه عقیده دارند که این توضیحات در باره لزوم وجود خدا کافی به نظر نمی رسد. تمام پدیده هایی که محمد برای استدلال وجود خدا در قرآن ذکر کرده، بدون فرض وجود خدا و یا کسی که وجود عالم را طرح ریزی کرده، نیز می تواند مورد بحث و جستار قرار بگیرد. به هر روی، بهتر است به بحث اصلی، یعنی چند خدا پرستی باز گردیم و ببینیم، چرا این جهان باید تنها یک مهساز و یا طراح آفرینش داشته باشد؟ «هیوم» در این باره پرسش می کند:

«از مباحثی که شما دامن می زنید، چگونه می توانید، یگانگی وجود خدا را ثابت کنید؟ در حالیکه گروهی از افراد مردم برای ساختن یک خانه و یا یک کشتی، ساختمان یک شهر و ایجاد یک کشور گرد یکدیگر جمع شوند و به گونه گروهی به انجام کار می پردازند، چرا چند خدا نتوانند برای طرح و

ایجاد دنیا با یکدیگر همکاری کنند؟ این کار با فعالیت‌هایی که افراد انسان انجام می‌دهند، شباهت بسیار دارد. با تقسیم کار بین چند نفر، ما می‌توانیم پروژه‌های هر یک از آنها را از اندازه خود بیشتر گسترش دهیم و از نیرو و دانش کلانی که برای خدای یکتا ذکر کرده‌ایم، خود را آزاد سازیم. و هرگاه این آفریده‌های نابخرد و شریری که انسان نامیده می‌شوند، بتوانند با یکدیگر در طرح‌ریزی و اجرای برنامه‌ای متحد شوند، بدون تردید، هنگامی که خدایان کلان قدرت که ما آنها را کامل‌تر از افراد انسان می‌دانیم، با یکدیگر متحد شوند، کارآئی به مراتب بیشتری خواهند داشت.<sup>۲۵۶</sup>

گفته شده است که یکی از بزرگترین پیروزی‌های محمد، آزاد کردن عربستان از چند خداپرستی بوده است. ولی، من باور دارم این یک فراخواست بیهوده و خودخواهانه است. به گونه‌ای که ما در پیش گفتیم، دلیل استواری وجود ندارد، نشان دهد که تک‌خداپرستی بر چند خداپرستی برتری دارد. همانگونه که «هیوم» اظهار داشته، در تک‌خداپرستی هیچ حُسنی وجود ندارد که چند خداپرستی دارای نبود آن حُسن باشد. قرآن دلیل وجود خدا را، جهان آفرینش می‌داند، ولی «هیوم»<sup>۲۵۷</sup> این دلیل را رد کرده و باور دارد که نسبت دادن آفرینش جهان به یک وجود متافیزیکی از خرد و منطق انسان به دور می‌باشد.

به گونه‌ای که می‌دانیم، قرآن با نفرت ویژه‌ای «بت‌پرستی» و «چند خداپرستی» را رد کرده است. فرنود سار فرهنگ اسلام *Dictionar of Islam* می‌نویسد: «نویسندگان مسلمان باور دارند که با ظهور محمد و اسلام، عمل بت‌پرستی آنچنان مورد نکوهش قرار گرفت که مردم عربستان مجبور بودند از بین بت‌پرستی و مرگ، یکی را گزینش کنند.» یکی از مفاهیم پوشیده تئوری تک‌خداپرستی آنست که تنها معتقدان به این تئوری می‌توانند به خدای راستین و واقعیت مطلق دسترسی داشته باشند و هر فردی که به این عقیده ایمان نداشته باشد، فرد گمراهی است که به نابودی محکوم بوده و باید برای همیشه در آتش دوزخ سوخته شود. به گونه‌ای که «لویس» گفته است، اسلام و مسیحیت در یک عقیده با هم اشتراک دارند و آن اینست که برخلاف موسویت ادعا می‌کنند که وسیله

دینی آنها نه تنها پذیرش همگانی دارد، بلکه دارای واقعیت یکتا و محض است. هر یک از این دو دین ادعا می‌کنند که وسیله رسانیدن الهامات غائی و نهائی به بشریت بوده و رستگاری تنها در نتیجه اعتقاد و ایمان به دین آنها به دست می‌آید.<sup>۲۵۸</sup>

«شوپنهاور»<sup>۲۵۹</sup> Schopenhauer به ما توصیه می‌کند که در باره «ستمهایی که ادیان بویژه مسیحیت و اسلام به ما روا داشته و مصیبت‌ها و بلاهایی که این دو دین برای ما ایجاد کرده‌اند، اندیشه کنیم و به خود آئیم.» در این راستا، بی‌مناسبت نیست، کمی در باره بنیادگرایی، زجر و شکنجه‌های بی‌انتهای و نیز جنگ‌ها و خونریزی‌هایی که به بشر تحمیل شد، اندیشه کنید. به جنگهای صلیبی بیندیشید که مدت دوست سال به درازا انجامید و در این جنگ‌ها، افراد بشر با فریاد «این اراده خداست.» یکدیگر را قصابی می‌کردند. «شوپنهاور» باور دارد که ستمدینی‌های مسیحیت از اسلام بهیچوجه کمتر نبوده است. هدف جنگهای صلیبی این بود که:

گور فردی که افراد بشر را به مهر و محبت، بردباری و تحمل عقاید دیگران و آزادگی ترغیب می‌کرد، تسخیر کنند؛ اعراب و کلیمی‌ها را ستمگرانه از اسپانیا اخراج و نابود کنند. بنیادگرایان مذهبی، برای دفاع از خدا و دینشان حتماً خون به راه می‌انداختند و افرادی را که از لحاظ معتقدات دینی مشکوک به نظر می‌رسیدند، در دادگاهها محاکمه و نابود می‌کردند. مسلمانان در سه قاره جهان با خونریزی به پیروزی رسیدند... بویژه باید توجه داشته باشیم که نخست مسلمانان و سپس مسیحیان، دیوانه‌وار و با ستمگری بیش از اندازه پندار، به هندوستان حمله کردند، پرستشگاه‌های هندوها را نابود کردند و خودشان را به خاک و خون کشیدند. مسلمانان، در این راستا، آنچه که در توان داشتند، در راه تبلیغ تک‌خداپرستی خون ریختند و این روش از محمود غزنوی بدنام تا «آرانگزیب» Aurangzeb، برادرکش عمده‌ی ادامه یافت.

«شوپنهاور» روش صلح‌آمیز و آرامش‌طلب هندوها و بودیست‌ها را با تک‌خداپرستان شریر و ستمگر برپایه نوشتارهای تاریخی برابری کرده و به این نتیجه می‌رسد که:

براستی که نبود تحمل برای اندیشه‌های دیگران تنها به تک‌خداپرستان ویژگی

دارد؛ تنها این خدای یکتاست که تا آن اندازه در ماهیتش حسد وجود دارد که حاضر نیست، خدای دیگری نیز در دنیا وجود داشته باشد. از دگرسو، خدایان چندتایی از نظر ماهیت، آزاداندیش و نسبت به اندیشه‌های دیگران متحفل بوده و برای زندگی خدایان دیگر در کنار خود مانعی نمی‌بینند. خدایان چندتایی نسبت به سایر شرکای خود، یعنی دیگر خدایان همان مذهب، مهربان هستند و این آزادی و تحمل اندیشه‌های خدایان دیگر تا آنجا در ماهیت آنها گسترش می‌یابد که حتی خدایان مذاهب دیگر را نیز با آغوش باز می‌پذیرند و برای آنها حقوقی برابر با خود قائل می‌شوند. نمونه این مورد را می‌توان در رومی‌ها مشاهده کرد که خدایان مصری و سایر خدایان بیگانه را با آغوش باز و احترام پذیرا شدند. بنابراین، تنها مذاهب تک‌خدائی، سبب ایجاد جنگهای مذهبی، زجر و آزار مخالفان مذهبی، تعقیب و محاکمه افراد دگراندیش دینی در دادگاهها می‌شوند و به بهانه بت‌شکنی به انهدام خدایان بیگانه، نابودسازی پرستشگاه‌های هندی‌ها و مجسمه‌های کلان خدایان مصری که مدت ۳/۰۰۰ سال به خورشید می‌نگریستند، اقدام می‌کنند. تمام این اعمال نابجا و ستمگرانه برای آن انجام می‌شود که خدای حسود تک‌خداپرستان گفته است: «هیچکس بغیر از من نباید در توجه افراد بشر خانه داشته باشد.»

در حدود یکصد سال پیش از «شوینهاور» اندیشمند بزرگ «هیوم»<sup>۲۶۰</sup> با نبوغ خود، در باره چند خداپرستی گفت:

مزیت بت‌پرستی آنست که قدرت و وظائف خدایان را محدود کرده و به گونه طبیعی به خدایان سایر مذاهب و ملت‌ها اجازه می‌دهد، توانائی خود را با دیگر خدایان بخش کرده و با آنها در آرامش و سازگاری بسر برند... در حالیکه در ایمان به یک خدای یکتا، پرستش سایر خدایان، کفر و نابخردی به‌شمار می‌رود و به‌کینه، دشمنی و ریختن خون افراد مخالف منتهی می‌شود. عقیده به یک هدف ویژه و ایمان به یکتاپرستی به افرادی که پیرو این تئوری هستند، بهانه می‌دهد تا به مخالفان و دشمنان خود به شکل افرادی نگاه کنند که به مقنکسات بی‌اعتنا بوده و از این جهت، سزاوار کینه و دشمنی خدا و سایر افراد مردم هستند. زیرا، هنگامی که پیروان یک مذهب ویژه عقیده دارند که تنها اصول معتقدات و چگونگی مراسم دینی آنها مورد پذیرش خداست و چنین خدائی با اصول عقاید و آداب و رسوم

دینی سایر مذاهب مخالف است، به ناچار در برابر آنها قرار می گیرند و با شور و حرارت نابخردانه ای کمر به نابودی آنها می بندند.

سخت سوری لجوجانه و نابخردانه تمام مذاهبی را که به یک خپلای یکتا ایمان دارند، همه نویسندگان و اندیشمندان تأکید کرده اند. تردید نیست که کوتاه بینی و خشک اندیشی یهودیان و روح خون آشام اسلام نسبت به دگراندیشان مذهبی تا امروز بغیر از کینه و خونریزی نتیجه دیگری برای بشر به بار نیاورده است.

پرفسور «وات» از مدافعان اسلام نوشته است، تئوری تک خداپرستی که محمد برای عربستان آورد، برتر از چند خداپرستی بود که در آن زمان در عربستان مرکزی رواج داشت. «وات» می نویسد، دلیل پیروزی محمد در ادعای رسالتش این بود که مردم عربستان در آن زمان نیازمند جذب چنین پیامی بودند. «وات» ادامه می دهد که مکه در آن زمان دستخوش یک بیماری اجتماعی و نیز بحران معنوی شده بود و خدایان محلی برای پاسخگویی به این مشکلات بسنده نبودند. اهالی مکه در ژرفای فساد اخلاقی و بت پرستی غرق شده بودند تا اینکه محمد پدید آمد و فراز اخلاقی و معنوی آنها را بالا برد. ولی، «کرون» و «باسکت»، عقیده دارند که در زمان پدید آمدن محمد، شهر مکه دارای بیماری اجتماعی نبود و «کرون»<sup>۲۱</sup> در این باره می نویسد:

هیچ سند و مدرک تاریخی وجود ندارد نشان دهد که پیش از ظهور محمد و اسلام، در مکه هیچگونه فساد اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و یا مذهبی وجود داشته است. برعکس، گفته شده است که اهالی مکه در کار خود بسیار موفق بودند. دلیل اینکه «وات» فکر کرده است که موفقیت اهالی مکه در زندگی، آنها را وادار کرده است که از چگونگی زندگی خود لب به شکوه بکشایند، آن بوده است که برخلاف عقیده خود، تاریخ اسلام را از دید مسلمانان توضیح داده است. دلیل اینکه بنمایه های اسلامی، اهالی مکه را پیش از پدید آمدن اسلام از نظر اخلاقی، ناتوان و سست ارزش به شمار آورده اند، فساد زندگی آنها نبوده، بلکه دلیل آن بوده است که آنها در زندگی خود بسیار موفق بوده و چگونگی وضع موجود خود را بر اسلام برتری می داده اند. بهمین دلیل است که بنمایه های اسلامی با

نکر انتقادی به آنها نگاه کرده‌اند. بدیهی است که هر اندازه که اهالی مکه در آن زمان از شرایط زندگی بهتری بهره می‌بردند، از دید نویسندگان قابل انتقادتر به نظر می‌رسیده‌اند. برای مثال، هرگاه ابو سفیان (رهبر اشراف مکه با محمد دشمنی می‌ورزید)، به خدای مورد ستایش خود سوگند می‌خورد، شنونده نسبت به او به‌گونه طبیعی احساس نفرت می‌کرد. زیرا، چگونگی برداشت ذهنی شنونده آنست که فردی که به یک خدای غیر راستین سوگند می‌خورد، در پایه به‌هیچ چیز عقیده و ایمان ندارد.

همچنین باید توجه داشت، هیچ نشانه‌ای وجود ندارد ثابت کند که مردم عربستان در سده ششم میلادی به گرداب بحران معنوی فرو رفته بودند. با این وجود، پس چگونه عربستان، اسلام را پذیرش کرد؟ در آن زمان به‌گونه‌ای که در فصل دوم دیدیم، اجتماع عربستان بوسیله قبیله و طایفه تشکیل شده بود و هر قبیله و یا طایفه‌ای دارای خدای مهمی بود که برای تأمین برکت و سعادت آن قبیله یا طایفه، بویژه به‌منظور آوردن باران، حاصلخیزی زمین، نابود کردن بیماری‌ها و نگهداری آنها در برابر آفت‌های طبیعی، مورد پرستش قرار می‌گرفت. خدایان طایفه‌ها، نه در زندگی روزانه افراد طایفه دخالت می‌کردند و نه اینکه در برآوردن نیازهای افراد طایفه و روح دادن به‌زندگی آنها نقش و حقیقتی داشتند. از اینرو، برای افراد مردم بسیار آسان بود که خدای خود را ترک کرده و به خدای دیگری روی آورند، بویژه آنکه خدای جدید توقع نداشت که آنها رفتار و منش خود را تغییر دهند. ولی، خدای مسلمانان «برای آنها فروزه‌های قبیله‌ای مهمی مانند روح سلحشوری و جنگجویی و افتخارات نژادی به‌وجود می‌آورد.» افزون بر آن، خدای مسلمانان بیش از بت‌های قبیله‌ای به آنها داد و دهش می‌کرد. بدین شرح که الله، موجب ایجاد یک دولت عربی و پیروزی آنها در برابر دشمنانشان می‌شد. همچنین الله برای آنها سبب به‌وجود آمدن یک امت (ملت) و دست زدن به‌جهاد می‌شد. پیروزی‌های محمد او را وادار کرد، سخن از ایجاد یک دولت عربی و پیروزی اعراب در برابر سایر ملت‌ها بکند: بدیهی است که بدون پیروزی، نخست در سرزمین عربستان و سپس در سرزمین‌های اطراف، یگانگی و یکپارچگی عربستان، نمی‌توانست به‌واقعیت بیانجامد.

همچنانکه محمد به پیروزی های بیشتر و بیشتری در مدینه دست یافت، پیروانش نیز افزون شدند و پذیرش کردند که «الله» بزرگ و بویژه بزرگتر از خدایان خود آنها بوده و پیروزی آور است؛ در حالیکه خدای غیر راستین شکست آور می باشد. دانشمندانی مانند «بکر» Becker گفته اند، اعراب به سبب خشک شدن تدریجی سرزمین عربستان به پیروزی های خود گرایش داده شدند، ولی «کرون» می نویسد:

لزومی نداشت که اعراب به سبب وخامت وضع مالی عربستان به پیروزی های خود گرایش داده می شدند. هنگامی که آنها مزه شیرین پیروزی را در سرزمین خود چشیدند، هم آنها و هم رهبران شان دیگر نمی توانستند، از دسترسی به پیروزی های بیشتر و تسخیر زمین های حاصلخیز، برای گسترش زندگی خود دست بردارند. الله محمد، آنها را به پیروزی نوید داده و به آنهایی که به اسلام ایمان آورده بودند، فرمان داده بود، هر کجا افراد غیر مسلمان را یافتند، آنها را از دم تیغ بگذرانند... به گونه کوتاه باید گفت که محمد می بایستی پیروز می شد، پیروانش می خواستند پیروز شوند و الله به آنها گفته بود که باید پیروز شوند؛ با این وجود، آیا وجود هیچ عامل دیگری لازم بود که آنها را پیروز کند؟

حتی درست نیست که فکر کنیم، جهاد پوششی برای به دست آوردن ثروتهای مالی برای اعراب بوده است، بلکه دست زدن به جهاد، آشکارا برای رفاه و آسایش زندگی آنها الزام آور تشخیص داده شده بود. «الله می گوید... بندگان مؤمن و دیندار من باید مالک ثروت های روی زمین شوند؛ زمین ارث شعاست و الله مالکیت آنها را به شما قول داده است...» در شب جنگ قادسیه به سربازان عرب گفته شد: «هر گاه شما در برابر دشمن پایداری کنید و پیروز شوید... اموال آنها، زنان آنها، فرزندان آنها و سرزمین آنها از آن شما خواهد بود.» الله، بیش از این نمی توانسته است با اعراب آشکار سخن بگوید. او به اعراب گفت که آنها نه تنها حق داشتند، اموال، زنان، فرزندان و سرزمین دیگران را تصاحب کنند، بلکه این حتی وظیفه آنها بود؛ مفهوم جهاد (جنگ مقدس)، آن بود که آنها می باید فرمان الله را اطاعت می کردند و آنها را به مورد اجرا می گذاشتند. بدین ترتیب، الله محمد روح جنگجویی، سلحشوری و حرص غارتگری قبیله ای اعراب را به یک وظیفه والا و یک پاکدامنی دینی بالا برد.

به گونه کوتاه، بدون اینکه محمد خود را درگیر مسائل معنوی اعراب کند، آنها را دور خود گرد آورد و به پیروی از آنچه که به آن خو گرفته بودند، ترغیبشان کرد؛ یعنی پیروزی‌های نظامی و بهره‌برداری از تمام آثار و نتایج مادی آن؛ غارتگری و چپاول، زنیائی و زن ستانی، الله، برای اعراب برتر از خدایان پیشین آنها بود، زیرا هر چه که در آرزوی آنها بود، در اختیارشان می‌گذاشت. بدون تردید، اعراب به سبب باورهای ژرف متافیزیکی خود به الله علاقه و ایمان نداشتند و او را از لحاظ ارزش‌های معنوی به بت‌های پیشین خود برتری نمی‌دادند، بلکه از این جهت الله را می‌پرستیدند که او برایشان مرده آور نعمت‌های دلخواه دنیوی بود. براستی می‌توان گفت که اعراب، یکشبه تئوری Occam's Razor\* را نیاموختند. همانگونه که «کرون» گفته است: «حتی در سده نوزدهم، بیشتر مردم سرزمین عربستان، هنوز مشرک و کافر بودند»

در سال ۱۹۰۹ دکتر «مارگولیوت»<sup>۱۶۲</sup> عقیده «وات» را در باره اینکه اسلام ارزشهای اخلاقی و انسانی اعراب را بالا برد، به گونه کامل انکار کرده و می‌نویسد: «هیچ دلیل و مدرکی وجود ندارد نشان دهد که مسلمانان از نظر ارزش‌های انسانی و یا نوع دوستی برتر از اعراب مشرک بودند.» بلکه عکس این تئوری در باره آنها مصداق دارد. «ماگولیوت» در این باره می‌نویسد:

احتمال دارد زمانی که محمد رهبر یک جامعه راهزن و دزد بود، مردم عربستان دستخوش ناتوانی روحیه و ارزشهای اخلاقی و انسانی شده و در این جریان، آنهایی که هرگز عهدشکنی نکرده بودند، تعهدات خود را زیر پا گذاشته و آنهایی که خون افراد طایفه خود را خون خویشان به شمار می‌آوردند، با وجدان کامل و مصونیت تمام، شروع به ریختن خون افراد

\* اصطلاح Occam's Razor از نام William of Occam (۱۲۸۴-۱۳۵۰) گرفته شده است. وی از فلاسفه مشهور سده‌های میانه انگلستان بود و باور داشت مباحث متافیزیکی و فلسفی باید هر اندازه که ممکن است، ساده به عمل آید و بهره‌برداری از فرض‌های علمی به‌احذ اقل ممکن کاهش یابد. از اینرو، این تئوری که هدفش اقتصاد فکری است، به نام او Occam's Razor نامیده شده است. دلیل اینکه نویسنده کتاب این اصطلاح را در این بحث به کار می‌برد، آنست که می‌خواهد بگوید، اعراب برای پیروی از اسلام و محمد، نیاز به دلایل زیاد نداشتند. تنها همین دلیل که به آنها وعده ثروت، زن و زمین داده شده بود، سنده به نظر می‌رسید (باز نمود مترجم).



طایفه خود کردند. همچنین ارتکاب دروغگوئی و خیانت به اسلام، خدمت به الله تلقی شد و تردید و تأمل در پیمان شکنی در راه رسیدن به هدفهای دینی، لغزشی شایسته سرزنش و مجازات به شمار رفت. در نتیجه؛ اخلاق، ارزشهای اخلاقی و زبان نیک از جامعه مسلمانان رخت برست و آز و طمع نسبت به اموال و زنان (افراد غیر مسلمان)، بوسیله محمد تشویق گردید.

به هر روی، تئوری تک‌خداپرستی، به‌عنوان یک پدیده آزادی‌ستیز مورد انتقاد قرار گرفته و بسیاری از دانشمندان نوشته‌اند که تک‌خداپرستی، ناگزیر به استبداد و خودکامگی منتهی می‌شود؛ در حالیکه فلاسفه به‌گونه روزافزون به این باور می‌رسند که چندخداپرستی، می‌تواند خمیرمایه آزاداندیشی، آفرینندگی و آزادی انسانی به‌شمار رود. هواخواهان حقوق زنان نیز از تئوری تک‌خداپرستی انتقاد کرده و باور دارند که خدای تک‌خداپرستان، یک مرد خودخواه و خودکام‌ای است که شیفته مردان بوده، از استعداد تغییر و دگرپینی سرمایه‌ای نداشته و نسبت به زنان حس بدبینی دارد.

در پایان این جستار ناچار باید به این واقعیت اشاره کنیم که هدف ما در این بحث از برابری بت‌پرستی و چندخداپرستی با تک‌خداپرستی، این نیست که ما بخواهیم، یکی از این پدیده‌ها را در برابر سایر پدیده‌ها تأیید کرده و پذیرش آن تئوری را نیکو بدانیم. بلکه، هدف مقایسه این تئوری‌ها با یکدیگر و زبان پیروی از تئوری تک‌خداپرستی بود. هرگاه، تئوری تک‌خداپرستی دارای چنین اثر زیان‌آوری برای فرد بشر و زندگی او باشد، بحث در باره بت‌پرستی و چندخداپرستی، جای غیر منطقی و نابخردانه خود را خواهد داشت.

### تئوری خدا در اسلام

توانائی مطلق الله در سراسر قرآن مورد تکرار و تأیید قرار گرفته است. اراده فرد بشر به‌گونه کامل تابع اراده الله است، تا آنجا که می‌توان گفت که فرد بشر در برابر الله، از خود اراده‌ای ندارد. حتی دلیل اینکه گروهی از مردم به‌الله ایمان ندارند، آنست که خود الله نخواسته است آنها به‌او ایمان

بیآورند. این چگونگی اندیشه‌گری نیز که در قرآن شرح داده شده، اراده آزاد را از افراد بشر سلب می‌کند و به‌تئوری تقدیر و جبر سرنوشت، منتهی می‌شود. به‌گونه‌ای که «مکدونالد» می‌نویسد: «ناهمگونی‌ها و تضادهای قرآن در باره اراده آزاد و جبر سرنوشت، نشان می‌دهد که محمد یک سیاستمدار و اندرزگوی فرصت‌طلب بود و نه یک مرد اصولی دینی.»<sup>۲۶۳</sup>

«تقدیر و یا جبر سرنوشت، خواه خوب، خواه بد، ششمین اصل کیش محمد است و بنیادگرایان اسلامی باور دارند که هر رویدادی که در این دنیا رخ می‌دهد، چه خوب، چه بد؛ به‌گونه کامل از اراده الهی ناشی می‌شود و در لوح غیر قابل‌تغییری ثبت شده است.» آیه‌های زیر در قرآن، نشان‌دهنده این فراخواست می‌باشند:

آیه ۴۹ سوره قمر: «همه چیز بر پایه تقدیر تعیین شده، آفریده شده است.»

آیه ۱۴۹ سوره آل عمران: «هرکسی به فرمان الله و کتلی که سیر زندگی از پیش در آن ثبت شده خواهد مرد.»

آیه ۲ سوره الاعلی: «الله همه چیز را آفریده و سرنوشت آنها را تعیین کرده و آنها را رهبری نموده است.»

آیه ۱۷ سوره انفال: «الله کافران را کشت و این الله بود که به آنها تیر می‌انداخت، نه شما.»

آیه ۵۱ سوره توبه: «هرگز جز آنچه الله مقدر کرده به ما نخواهد رسید.»

آیه ۲۰ سوره رعد: «تمام قدرت در دست‌های خداست.»

آیه ۴ سوره ابراهیم: «الله هر کسی را بخواهد گمراه و هر کرا اراده کند به راه راست هدایت خواهد کرد.»

آیه ۱۰۱ سوره کهف: «کافرانی که بر چشم‌هایشان پرده غفلت گذاشتیم و گوش‌هایشان را بستیم تا فرمان ما را نشنوند.»

آیه ۱۳ سوره سجده: «اگر ما می‌خواستیم، هر نفسی را هدایت می‌کردیم،

ولی وعده من حتمی است - من دوزخ را از جن و انس پر خواهم کرد.» (نویسنده، به‌اشتباه این آیه را در اصل کتاب ﴿۳۲﴾ ذکر کرده است.

(مترجم.)

آیه ۲۶ سوره جاثیه: «ای محمد به آنها بگو: «الله به شما جان می‌دهد،

سپس آنها را از شما می‌گیرد و آنگاه شما را در روز قیامت جمع می‌کند.»»

آیه ۲۲ سوره حنید: «هیچ رنج و مصیبتی در زمین روی نمی دهد که ما از پیش وقوع آنها را در کتاب ثبت نکرده باشیم.»  
بدیهی است که در قرآن آیاتی نیز وجود دارند که حاکی از نوعی اراده آزاد برای افراد می باشند:

آیه ۱۶ سوره فصلت: «ما قوم ثمود را نیز هدایت کردیم، لیکن آنها خود نابینائی جهل و ضلالت را برگزیدند.»  
آیه ۲۸ سوره کهف: «حقیقت از جانب پرورگار شما آمد، پس هر که می خواهد ایمان آورد و هر که می خواهد کافر شود.»

ولی، به گونه ای که «ونسینک»<sup>۱۱</sup> در کتاب *The Muslim Creed* گفته است، در اسلام سرانجام، تقدیر و جبر سرنوشت بر اراده آزاد برتری می یابد. در اسلام، حتی یک حدیث در باره اراده آزاد وجود ندارد. John of Damascus که در میانه سده هشتم می زیسته و با اسلام آشنائی کامل داشته، می گوید، «تفاوت بین جبر سرنوشت و اراده آزاد، یکی از مهمترین اختلافات ادیان مسیحیت و اسلام است.»

تردید نیست که محمد در پایان عمرش، بیشتر به اصل تقدیر و جبر سرنوشت گرایش پیدا کرد. این فراگشت فکری در محمد، زمانی شکل گرفت که مسلمانان نخستین، باورشان در باره اصل تقدیر کاملاً سنگی شده بود.

پیش از اینکه در باره تئوری تقدیر و جبر و سرنوشت به توضیح و تفسیر بیشتر پردازیم، بهتر است اشاره ای به تئوری دوزخ در اسلام داشته باشیم. در قرآن، مکانی که الله برای درد و رنج دادن به بندگان آفریده و گویا از سخن گفتن در باره آن احساس وجد و شادی ویژه ای می کند، با چند واژه بیان شده است. یکی از آنها واژه «جهنم» است که دست کم سی بار در قرآن ذکر شده و دلالت بر محلی دارد که تمام مسلمانان برای پاک شدن از گناه وارد آن می شوند. آیه ۷۲ سوره مریم قرآن می گوید: «هیچیک از شما نیست، جز آنکه وارد دوزخ شود و این حکم الله است.» واژه «النار» که معنی «آتش» می دهد، چندین مرتبه در قرآن ذکر شده است. سایر واژه هائی که برای دوزخ و یا آتش دوزخ در قرآن به کار برده

شده‌اند، عبارتند از:

لاظا (شعله): شعله دوزخ سروصورت و اندام را پاک می‌سوزاند و دوزخ آنهایی را که از خدا روی گردانیده و مال دنیا جمع‌آوری کرده‌اند، دربر می‌گیرد. (نویسنده از روی اشتباه، این آیه را آیه ۵ سوره قدر ذکر کرده که درست آن آیه‌های ۱۵ تا ۱۷ سوره معارج می‌باشد. مترجم.)

الحطمة (خردکننده): «آتشی است که الله برافروخته و بر دل‌های کافرین شعله‌ور است.» (آیه ۴ سوره الهمزه)

سعیر (شعله آتش): «آنهایی که اموال یتیمان را به‌ستمگری می‌خورند، در حقیقت در شکم خود آتش فرو می‌برند و در سعیر کباب خواهند شد.» (آیه ۱۱ سوره نساء)

سقر: «گناهکاران در اشتباه و آتش هستند. روزی آنها را به‌رو در آتش دوزخ کشند و گویند، اینک سقر دوزخ را بچشید.» (آیه ۴۷ سوره قمر)

واژه‌های الجحیم (مکان داغ) و هاویه در سوره‌های بقره و قارعه نیز به‌ترتیب ذکر شده‌اند. محمد نخست دید محدود و پندار کوتاه‌بین خود را رها کرد و سپس آتشگاه دوزخ، یعنی شکنجه‌گاه الله را محلی وصف کرد که در آن: آب جوشان است؛ چرک و خون بدن سوخته‌شدگان به آتش روان است، پوست بدن آنها کنده و بریان شده، گوشت بدنشان با آتش یکسان شده، شکمها و روده‌هایشان پاره شده و جمجمه‌های آنها با گرزهای آهنین خرد شده‌است. و آیه به آیه و سوره به سوره پیوسته از آتش، آتشی که همیشه و تا ابد فروزان و شعله‌ور است، دم می‌زند. آیه ۶۹ سوره توبه می‌گوید، بدن کافران برای همیشه در حال کباب شدن و سوختن خواهد بود.

آیا برآستی، مفهوم سستی که محمد بدین ترتیب تصویر می‌کند، چیست؟ به‌گونه‌ای که «میل»<sup>۲۶۵</sup> می‌گوید:

«چقدر این عقیده نفرت‌آور و شرارت‌آمیز است که ما فکر کنیم، خداوند به‌گونه عمدی، به‌آفریدن بندگان خود اقدام می‌کند تا با وجود آنها دوزخ را پر کند، در حالیکه این بندگان بیچاره مشغول اعمال و رفتار خود نیستند، زیرا الله خود خواسته است که آنها گمراه باشند. برای مثال، آیا وجودی به‌نام خدا که ما بالاترین حد پرستش را برای او قائل هستیم، شایسته است، دوزخی ایجاد کند و نسل‌های بیشماری از افراد بشر را از پیش

برای آن بیافریند که در آتش آن سوخته شوند؟ ... حال اگر فرض کنیم، این خدای مسیحیت منبع تمام فروزه‌های نیکوی اخلاقی و بزرگترین ارزشهای معنوی باشد؛ تنها همین عمل او، یعنی ایجاد دوزخ و آفریدن گروه بیشماری از افراد بشر برای سوخته شدن در آتش آن دوزخ، تمام فروزه‌های مثبت چنین خدائی را بیکباره نابود می‌کند. بدیهی است، زمانی که (میل) از عامل جبر و سرنوشت در مسیحیت سخن می‌گوید، بحث او اسلام را نیز در بر می‌گیرد.

ما بهیچوجه نمی‌توانیم چنین سیستمی را یک سیستم اخلاقی به‌شمار آوریم. شرط نخستین ارزش هر سیستم اخلاقی آنست که در آن سیستم، هر کسی از لحاظ قانونی مسئول اعمال و رفتار خود بوده، بتواند آزادانه بیندیشد، تصمیم بگیرد و به‌گزینش چگونگی رفتار و سلوک خود پردازد. در سیستم تقدیر و از پیش سرنوشت‌سازی شده قرآن، افراد انسان در حکم موجوداتی هستند که یک خدای بوالهوس و دمنمی مزاج، آنها را برای آن آفریده تا با مشاهده سوختنشان در آتش خود را سرگرم کند. اگر انسان مسئول اعمال و رفتار خود نباشد، آیا عادلانه‌است که به‌گونه‌ای که در آیه‌های پیش شرح داده شد، به‌وضع اندوهبار و بدون گناه، قربانی مجازات‌های مسخره و سادیستی شود؟

«باسکت»<sup>۲۶</sup> در کتاب خود در باره معتقدات اسلامی در باره اعمال جنسی، بدون رعایت نزاکت ادبی، آشکارا می‌نویسد: «در اسلام ارزش‌های اخلاقی وجود ندارد.» به‌مسلمانان فرمان داده شده است که از اراده مرموز الله فرمانبرداری کنند. در اسلام «خوب» و «بد» برپایه آنچه که قرآن و پس از آن مقررات اسلامی «مجاز» و یا «حرام» می‌دانند، تعریف شده است. سقراط در کتاب *Euthyphro* پرسش کرده است: «آیا شخص مقدس یا پرهیزکار به‌سبب دیندار بودنش محبوب خدا قرار گرفته و یا اینکه چون مورد مهر خدا واقع شده، فروزه تقدس به‌او ویژگی داده شده است؟» مسلمانان بنیادی برای این پرسش، پاسخی آشکار و قطعی در آستین دارند و آن اینست که اگر الله چیزی را بپسندد، آن چیز خوب و هرگاه از آن خوشش نیاید، آن چیز بد است. بنابراین، در اسلام هیچ

پدیده‌ای در نهاد نمی‌تواند بدون وابستگی به اراده و خواست الله «معقول» و یا «منطقی» و یا خوب و یا بد به‌شمار رود، بلکه سنجه بد و خوب بودن، در نهاد به‌اراده الله بستگی دارد. اگر اراده الله پدیده‌ای را (خواه زشت و خواه نیکو باشد)، خوب بداند، آن پدیده در سرشت «خوب» و اگر اراده الله آنرا بد بداند، آن پدیده در نهاد «بد» به‌شمار خواهد رفت. بدیهی است که چنین بحثی بوسیله افلاطون نمی‌تواند مورد پذیرش قرار بگیرد. «مکی» Mackie (n.d., صفحه ۲۵۶)، نیز می‌گوید: «اگر قرار بود ارزش‌های اخلاقی به‌گونه کامل بوسیله فرمان‌های الهی تعیین شود، چنانکه هر خوبی برای این خوب شناخته شود که با خواست خدا برابری می‌کند، آنوقت دیگر ادعای یک خداشناس، مبنی بر اینکه خدا خوب است ارزش خود را از دست می‌داد و خدا نیز نمی‌توانست ادعا کند که با آفرینش جهان دست به عمل نیکوئی زده است.»<sup>۲۶۷</sup> «مکی»، در کتابی که پیش از کتاب پیشین نوشته (۱۹۷۷، صفحه ۲۳۰)، ابراز عقیده می‌کند که باورهای مسلمانان در باره الله، ما را به نتایج زیر می‌رساند:

«هنگامی که خداوند خود را خوب دانسته و از خویش به‌نکونی نام می‌برد، این اندیشه را به‌وجود می‌آورد که خدا خود را دوست دارد و یا از خدا بودن خود خشنود است. همچنین این اندیشه نشان می‌دهد که فرمانبرداری از ارزش‌های اخلاقی باید برپایه برابری بودن آن ارزش‌ها با خواست‌های خود گامه یک عامل دلمی مزاج و ستمگر باشد. فرآیند این پندار سبب شده است که بسیاری از اندیشمندان مذهبی با بخش نخست فرض موافقت کنند. یعنی اینکه «فرد مقدس و پرهیزکار برای این مقدس نامیده می‌شود که خدا او را دوست دارد و نه اینکه فروزه‌های انسانی‌اش، او را مقدس ساخته است». و این موضوع به‌نوبه خود، فرآیند شکفت‌آوری برای دانش اخلاقی خواهد داشت. بدین شرح که اگر برآستی نهاد خوب و یا بد بودن پدیده‌ای به‌اراده الله وابستگی داشته باشد، در اینصورت فروزه‌ها و ارزش‌های اخلاقی را نیز به‌گونه کامل باید از وجود خدا و بحث‌های مذهبی جدا ساخت و اصول اخلاقی را رشته مستقلی به‌شمار آورد که با معتقدات مذهبی و دینی هیچگونه ارتباط و وابستگی ندارند و یا به‌گفته دیگر، اصول و فروزه‌های اخلاقی را باید از رشته حکمت الهی حذف کرد.»<sup>۲۶۸</sup>

«راسل»<sup>۲۱۹</sup> در باره لزوم منطقی آزادی و جدائی ارزش‌های اخلاقی از هر بحث متافیزیکی و الهی می‌نویسد:

اگر ما به گونه کامل اطمینان داشته باشیم که بین خوب و بد تفاوت وجود دارد، در اینصورت باید بدانیم که آیا این تفاوت به فرمان خدا بستگی دارد یا نه؟ اگر تفاوت بین خوب و بد به فرمان خدا بستگی داشته باشد، بنابراین برای خود خدا بین خوب و بد تفاوتی وجود ندارد و در نتیجه ذکر اینکه خدا خوب است، اهمیت خود را از دست خواهد داد. حال اگر، همچنانکه دانشمندان علوم حکمت الهی عقیده دارند، ما بگوئیم خدا خوب است، در اینصورت باید بلور داشته باشیم که خوب و بد دارای مفاهیمی هستند که با احکام الهی پیوندی ندارند، زیرا احکام الهی بدون توجه به اینکه با خدا پیوند دارند، خوب هستند و نه بد. حال اگر ما بگوئیم که خوب و بد، تنها آفریده شده خداوند نبوده و نهاد آنها پیش از خدا وجود داشته است (n.d.، صفحه ۱۹)، ما نمی‌توانیم از زیر مسئولیت‌های اخلاقی خود که بوسیله خرد ما درک می‌شود، شانه‌خالی کنیم.

همچنین، ما نمی‌توانیم تئوری دوزخ را از نظر اخلاقی تمجید کنیم. بین تمام سوره‌های قرآن، تنها دو سوره (سوره‌های فاتحه و توبه)، می‌گویند، خدا بخشنده و مهربان است. ولی، آیا یک خدای مهربان، چون بنده‌اش به او ایمان نیاورده، بدنش را تا ابد به شکنجه‌های آتشگاه دوزخ می‌سپارد؟ به گونه‌ای که «راسل» می‌گوید: «براستی، حتی نمی‌توان پندار کرد که کسی که در نهاد خود نشانی از مهربانی داشته باشد، اینچنین ترس‌ها و وحشت‌هایی را در دنیا پراکنده کند.» «انتونی فولو»<sup>۲۲۰</sup> Antony Flew می‌نویسد: «بین تخلّفات محدود و نا چیز مجازات‌های بی‌انتهای و بدون نهایت، اختلاف بیش از اندازه وجود دارد. تئوری دوزخ در قرآن، یک شکنجه‌گری ستمگرانه و وحشی‌نهاد و سادیستی است که مهر الهی خورده است. افزون بر آن، مفهوم تئوری دوزخ آنست که برپایه ترس به وجود آمده و این امر با ارزش‌های اخلاقی مغایرت و ناهمگونی دارد.» آیه ۲ سوره نحل، می‌گوید: «خدائی بغیر از من وجود ندارد، پس از من بترسید.» به گونه‌ای که «گیب» گفته است: «در اسلام، انسان پیوسته باید در ترس و وحشت دائم از [خدا] زندگی کند و پیوسته در برابر او جبهه

بگیرد - این معنی اصطلاحی عبارت «ترس از خدا» می باشد که صفحات قرآن را از ابتدا تا انتها پوشانیده است. « (۱۹۵۳، صفحه ۳۸) ۲۷۱ در اسلام، به جای اینکه ما بر پایه احساس مسئولیت انسانی و وظیفه اجتماعی و یا عواطف انسان دوستی با همگنان خود رفتار کنیم، باید کردار و رفتار خود را با دیگران بر پایه ترس و وحشت از مجازات های الهی و ارضای حس خودخواهی خود با گرفتن پاداش از خدا در این دنیا و نیز در جهان آینده، قرار دهیم. «مکی» درست می گوید که:

«مفهوم تنوری مقایسه کردن رفتار و کردار انسان با فرمان الهی اینست که لزومی ندارد، منش انسان بر پایه هدف های نیکوی انسانی و یا نیازهای احساسی و عاطفی او انجام بگیرد، بلکه تنها باید در جهت راضی کردن خواست های روانی یک فرد ستمگر و نابخرد پایه ریزی شود. البته، اگر خدای ما خدای با حسن نیتی می بود که برای حل مشکلات ما الهامات قابل اعتماد صادر می کرد، ما می توانستیم از احکام او بهره بگیریم، ولی الهاماتی که خدا برای ما فرستاده، چنین فروزه ای ندارد. حتی یک انسان دیندار و خداشناس نیز گواهی خواهد کرد که الهامات الهی در تورات، انجیل و قرآن کوتاه نگرانه، ساده اندیشانه، واپسگرا و وحشی نهاد بوده اند» ۲۷۲ به گونه ای که «هنس کونگ» Hans Kung می نویسد: «ما خود باید مسئولیت ارزش های اخلاقی خود را با باورهای دینی بیوند دهیم، در واقع، فروزه های اخلاقی خود را از ارزش خالی کرده ایم.

### ناتوانی های اله

به ما گفته شده است که الله قادر یگانه، دانای مطلق و نیکخواه و نیک اندیش است. ولی او در عمل؛ وجود ستمگر، زودرنج و کج منشی است که قدرت ندارد، بندگان سرکش و کافر خود را کنترل و اداره کند. او دارای خشم، غرور، حسد و سایر ناتوانی های اخلاقی است که برای یک موجود کامل، شکفت آور می باشد. اگر برآستی، الله موجودی کامل و بی نیاز است، چرا باید به وجود انسان در دنیا نیاز داشته باشد؟ اگر او قادر یگانه و مطلق است، چرا از افراد بشر درخواست کمک می کند؟ بالاتر از همه، چرا یک تاجر گمنام کوتاه اندیش عرب را که دارای فرهنگ



واپسگراست، به عنوان پیامبر خود در روی زمین برگزیده است؟ آیا برای موجودی که از لحاظ اخلاقی کامل و از همه برتر می‌باشد، شایسته است که از بندگانی که خود آفریده، درخواست کند که او را مورد ستایش و پرستش قرار دهند؟ آیا ما در باره روانشناسی شگفت‌انگیز کسی که افراد بشر و یا موجودات ماشینی مانندی را می‌آفریند و از پیش برایشان سرنوشت می‌سازد تا روزی پنج بار برای ستایش او به خاک بیفتند، چگونه باید داورى کنیم؟ تردید نیست که این میل بیمارگونه برای ستایش شدن، شایسته فروزه‌های اخلاقی یک موجود برتر نیست؟ «پال گریو» Palgrave (DOI، صفحه ۱۴۷)، در باره خدای قرآن می‌نویسد:

«بنابر این، خداوند موجودی است که به گونه ابدی و بی‌نهایت از همه آفریده‌های روی زمین که در برابر او حکم ماشینی بیحرکتی را دارند، متفاوت و بالاتر بوده و دارای توان بی‌انتهایی است که هیچ قاعده و قانون و حدی بغیر از اراده مطلق و یکتای خودش را به رسمیت نمی‌شناسد. آفریده‌شده‌های الله دارای هیچ توان و اختیاری نیستند و از اینرو الله چیزی از آنها نمی‌خواهد. زیرا الله خود دارای همه توانایی‌های موجود در دنیاست و آفریدشده‌هایش بوسیله او آفریده شده، تابع او هستند و برای وجود او آفریده شده‌اند. و دوم اینکه، هیچیک از آفریده‌های او حق ندارد نسبت به همگان خود ادعای هیچگونه برتری و تمایزی بکند. آفریده‌های الله در تساوی بدون چون و چرا، بنده خوار و افتاده الله بوده و بدون توجه به ارزش‌ها، شایستگی‌ها و فضیلت‌های خود، همه آلت یک قدرت یگانه و توانا هستند و آن قدرت الله است که آفریده‌هایش را یا خورد و نابود می‌کند و یا به سود و فایده می‌رساند، یا آنها را به حقیقت راهنمایی می‌کند و یا گمراه و به اشتباه می‌اندازد، یا آنها را به بزرگی و احترام می‌رساند و یا به شرم و رسوائی می‌کشانند، یا آنها را شاد و خوشبخت و یا مصیبت‌زده و بدبخت می‌سازد و همه این کارها را برپایه اراده و چگونگی میل و خواسته خود، انجام می‌دهد.»<sup>۲۷۳</sup>

انسان هنگامی که چنین فروزه‌هایی را در باره الله می‌شنود، در بدایت امر فکر می‌کند که این فرمانروای مطلق دارای قدرت غیر قابل کنترل‌کننده و بی‌نهایت بوده و از خشم، نیاز و تمایلات احساسی خالی است، در

حالی که اینگونه نیست. زیرا، او نسبت به آفریده‌هایش یک احساس مهم دارد که پایه و اساس رفتارش را تشکیل می‌دهد و آن حسد است. الله، میل ندارد بنده‌هایش به توانائی یکتا و مطلق او دست یافته و آن قدرت را در جهانی که زیر اراده و میل اوست، به کار برند. بنابراین، استعداد و آمادگی الله برای مجازات بیش از دادن اجر و پاداش؛ برای ایجاد رنج و درد و عذاب بیش از شادی و خوشی و برای نابودی بیش از سازندگی است. یگانه رضایت الله در اینست که آفریده‌هایش به گونه دائم احساس کنند که آنها تنها بنده، برده، آلت‌های بی‌اراده و ابزارهای ناچیز و حقیر او هستند. تا از این راه بهتر به توانائی مطلق و یگانه او گردن نهند و بدانند که توانائی او بالای توانائی آنها، مکر و حيله‌اش بیشتر از مکر و حيله آنها، اراده‌اش بالای اراده آنها و پُرمُنشی و غرور او بیش از پُرمُنشی و غرور آنهاست. به گفته دیگر، توانائی، مکر و دسیسه، اراده و پُرمُنشی و غرور، تنها به‌الله ویژگی دارد و بس. (برای پُرمُنشی و غرور الله به سوره حشر و برای مکر و دسیسه او به آیه ۴۷ سوره آل عمران و آیه ۳۰ سوره انفال نگاه کنید.)

این الله که توان و اختیارش بی‌نهایت بوده، تنها به وجود خود عشق می‌ورزد و نیز تنها از وجود خود شادی و سرخوشی می‌گیرد، در این جهان بزرگی که زیر فرمان اوست، یگانه و تنهاست؛ نه فرزندی دارد، نه همنشینی و نه مشاوری. این الله قادر مطلق، آفریده‌هایش را به هیچ می‌گیرد و خودخواهی و خودپرستی او همراه با تنهائی‌اش، سبب استبداد و خودکامگی مطلقش شده است. آنچه که در جهان وجود دارد از الله بوده و همه در الله جمع می‌باشند. «پال گریو» ادامه می‌دهد:

هر کسی که با زبان عربی آشنائی داشته باشد، گواهی خواهد کرد که خدائی که به شرح بالا به گونه کفرآمیز یک هیولای شکفت‌انگیز و شریر و درنده‌خو ترسیم شده و در تمام متون قرآن، این فروزه‌ها واژه به‌واژه در باره او تأکید و با مفاهیم تمام آیه‌ها بافته شده، در واقع آینه و بازتاب مغزی نویسنده آن بوده است.

و برآستی باید گفت که اینهمه فروزه‌هایی که در اسلام از الله ترسیم

شده، تراوشات مغزی و عقیدتی خود محمد بوده و این موضوع را حدیث‌های موجود به‌خوبی شهادت و گواهی می‌دهند. ما از این موضوع نمونه‌های معتبر بسیاری در دست داریم که من یکی از آنها را که از بین شمار زیادی در خاطر نگهداری کرده و از وهابی‌های نجد شنیده‌ام، ذکر می‌کنم.

بدین ترتیب، هنگامی که الله... تصمیم گرفت نژاد بشر را بیافریند، مثنی خاک از همان خاکی که بعدها تمام بشریت را با آن آفرید با دستهایش از زمین برداشت و پس آن خاک را به دو بخش برابر تقسیم کرد، یک بخش آنرا به دوزخ پرتاب کرد و گفت: «این سهم ابدی آتش دوزخ که البته برای من اهمیتی ندارد.» و بخش دیگر را به بهشت پرتاب کرد و گفت: «و اینهم سهم بهشت که آنهم برای من مهم نیست.» (مشکات‌المصابیح، باب‌القدر.)

و اما نکته جالب دیگر؛ تقدیر، جبر، سرنوشت و یا به اصطلاح بهتر، محکومیت از پیش است که قرآن پیوسته از آن دم می‌زند و آنرا آموزش می‌دهد. در قرآن و اسلام، بهشت و دوزخ هیچگونه پیوندی با علاقه و نفرت الله و نیز هیچ نوع ارتباطی با شایستگی‌ها و یا عیوب افراد بشر و منش نیکو و یا زشت آفریده‌شدگان ندارد. دلیل این امر آنست که کردار و رفتاری را که ما خوب یابد، درست یا نادرست، گناه و یا نیکو می‌دانیم، همه در نهاد یکی و یکپارچه هستند و نه شایستگی تمجید و تحسین دارند و نه سرزنش و ملامت. نه در خور پاداش هستند و نه مجازات، بلکه تنها عاملی که سبب تشخیص عمل مثبت از منفی می‌شود، اراده و میل خودکامه وجود هیولانی است، به نام الله. در یک جمله باید گفت که الله، فردی را تا ابد با زنجیرهای آتشین در میان دریا‌های مذاب آتش می‌سوزاند و یا فرد دیگری را در فاحشه‌خانه‌های جاودانی بین چهل حوری بهشتی جای می‌دهد، زیرا این اراده اوست و از این کار شادی و خوشی برمی‌گیرد.

بنابراین، افراد بشر گذشته از فروزه‌های بدنی، اجتماعی و ارزش‌های اخلاقی، همه در یک فراز یکسان و مساوی آلات و ابزار یک کارفرمای بزرگ و برده و بنده یک ارباب یکتا هستند، به نام الله.

## و محمد پیامبر اوست

هر مذهبی با این ادعا که خدا فرمان پیامبری را به فرد ویژه‌ای ابلاغ کرده، دگان خود را باز کرده است. کلیمی‌ها، موسی را دارند؛ مسیحی‌ها از عیسی مسیح و حواریون پیروی می‌کنند و ترکها دنباله‌روی محمد هستند. این وانمود سازی حاکی از اینست که خدا تنها به این افراد تعلق دارد و سایر افراد بشر از وجود خدا محروم هستند. هر یک از کلیساها کتابی دارند که آنرا وحی و یا کلام خدا می‌دانند. کلیمی‌ها باور دارند که خداوند کتاب آنها را به گونه حضوری به موسی داده است. مسیحی‌ها ادعا می‌کنند که کلام خدا بوسیله وحی برایشان نازل شده و ترک‌ها بر این باورند که کلام خدا (قرآن) بوسیله یک فرشته از آسمان نازل شده است. هر یک از کلیساها، کلیسای دیگری را متهم به بی‌دینی می‌کنند و من به هیچیک از آنها عقیده‌ای ندارم.

Thomas Paine, The Age of Reason<sup>۲۷۱</sup>

مسلمانان باور دارند که الله و یا خدا، محمد را پیامبر تمام افراد بشر تعیین کرده است. اگرچه، مسلمانان و مفتران غربی خوشبین به اسلام، آیه‌های ۲ تا ۱۸ سوره نجم را در باره دیدار محمد با الله رد می‌کنند، ولی تردید نیست که محمد خود ادعا نموده که با الله دیدار کرده است. همچنین محمد گفته است که گاه‌به‌گاه با فرشته جبرئیل که از سوی الله برایش وحی می‌آورده، گفتگو داشته است. چگونه محمد می‌داند که با الله و یا یک فرشته دیدار کرده است؟ چگونه او می‌داند که تجربیات ویژه او، تجلیات الله بوده است؟ ولو اینکه ما باور داشته باشیم که محمد در ادعاهای خود راستگو بوده، آیا او نمی‌توانسته است، صادقانه اشتباه کرده باشد؟ افرادی که در زمان ما ادعا می‌کنند که دسترسی مستقیم به خدا دارند، ما آنها را بیمار مغزی به شمار می‌آوریم. چگونه ما می‌توانیم باور کنیم که براستی الله و یا یک فرشته به محمد الهام و وحی رسانیده‌اند؟ به گونه‌ای که «توماس پین»<sup>۲۷۲</sup> (n.d.)، صفحه ۵۲، گفته است:

هرگاه فرض کنیم که پدیده‌ای تنها به یک شخص ویژه الهام شده و نه به سایر افراد، در اینصورت هنگامی که این شخص موضوع الهام را به نفر دوم و نفر

دوم به شخص سوم و این شخص به نفر چهارم و غیره می‌رساند، دیگر آن موضوع نمی‌تواند برای همه مردم حکم الهام داشته باشد. بلکه آن موضوع تنها برای شخص اول، شکل الهام و برای دیگران صورت شایعه خواهد داشت و از اینرو سایر افراد مجبور نخواهند بود، آنرا باور کنند.

ارزش و اهمیت الهام همیشه برای شخص نخستی است که مورد الهام قرار می‌گیرد و اگر چه این شخص ممکن است خود را مجبور به باور کردن آن بداند، ولی دیگران آن قید را ندارند. هنگامی که موسی به فرزندان اسماعیل اظهار داشت که ده فرمان در دو لوح از دست خدا به او داده شده است، آنها مجبور نبودند گفته او را باور کنند؛ زیرا آنها بغیر از سخنان موسی، دلیل دیگری نداشتند که ده فرمان از دستهای خدا به وی داده شده است و ارزش سخنان موسی برای من، مانند اهمیت سخنانی است که من از تاریخ‌نویسان می‌شنوم. درست است که ده فرمان شامل احکام نیکو، اخلاقی و با ارزشی هستند، ولی هیچ نشانه‌ای از خداوند به آنها نچسبیده است. بدیهی است، هر انسان شایسته‌ای که از حقوق و قانون آگاهی داشته باشد، بدون چسباندن خود به نیروهای برتر، می‌تواند مانند آن احکام را بیافریند.

هنگامی که به من گفته می‌شود که قرآن در آسمان نوشته شده و بوسیله یک فرشته به محمد ابلاغ شده است، این موضوع برای من حکم شایعه‌ای را دارد که مانند مورد پیش از دست دوم بازگو شده است. من فرشته را به چشم خود ندیده و بنابراین حق دارم که آنرا باور نکنم.

هر گاه تئوری «ونسبرو»، «کرون» و «کوک» را که می‌گوید (اسلام، بر اثر نفوذ خاخام‌های کلیمی‌ها به وجود آمد و نه در زمان ظهور محمد و محمد کوشش کرد، با نسخه‌برداری از رسالت پیامبری موسی، خود را به بهانه گرفتن وحی از الله، پیامبر عرب بداند)، در نظر بگیریم، آنزمان تئوری «پین» که رسالت پیامبری موسی و محمد را با همان هدف‌ها و شرایط انسانی در کنار یکدیگر قرار داده، به درستی خواهد پیوست.

افزون بر آن، به گونه‌ای که «پین» می‌گوید، بسیار مهم است بدانیم که در داخل تورات و قرآن، هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که درونمایه آنها را به خدا وابستگی دهد. بر عکس، درونمایه و متون قرآن دارای مطالبی

است که بهیچوجه نمی‌توان آنها را به‌خدا نسبت داد. گذشته از همه اینها، متون تورات و قرآن با یکدیگر تضاد و ناهمگونی دارند. حال چگونه و با چه معیاری ما باید در باره درستی یکی از آن دو داوری کنیم؟ هر دو می‌گویند، دربردارنده نوشتارهای مقدسی هستند که از سوی خدا به آنها ابلاغ شده، ولی ما می‌دانیم که هیچ الهامی را نمی‌توان با ارزش دانست.<sup>۲۷۶</sup>

بسیار شگفت‌انگیز است که هنگامی که خداوند می‌خواهد خود را به مردم نشان دهد، تنها یک نفر را هدف قرار می‌گیرد. چرا خدا خودش را به میلیون‌ها نفر افرادی که در یک استودیوم بازی فوتبال که برای تماشای جام جهانی گرد آمده‌اند، نشان نمی‌دهد؟ به‌گونه‌ای که «پاتریشیا کرون» نوشته است: «خدا دارای عادت شگفت‌آوری است که هنگامی که می‌خواهد خود را به مردم نشان دهد، تنها با یک شخص ویژه مکاتبه می‌کند.» سایر افراد بشر باید حقایق را از او بیاموزند و دانش و آگاهی‌های خود را در باره خدا، از شخص دیگری به دست آورند و بهای آن اینست که زیر فرمان او درآیند. و جالب اینجاست که همین شخص، سرانجام بوسیله یک سازمان بشری فرو خواهد ریخت و یا به گفته دیگر، خدا بوسیله سایر مردم کنترل می‌شود.» [TLS, January 21, 1944, p. 12]

### ابراهیم، اسماعیل، موسی، نوح و سایر پیامبران

به‌ما گفته شده است که ابراهیم در کلبه زایش یافته و فرزند یک کوزه‌گر تنگدست که با ساختن بت‌های کوچک گلی روزگار می‌گذرانید، بوده است. کدام انسان خردگرانی می‌تواند باور کند که یک پسر کوزه‌گر از ۹۰۰ میل بیابان‌های غیر قابل عبور به‌مکه مسافرت کرده باشد. هرگاه او یک سردار پیروز می‌بود، بدون تردید می‌باید به کشور زیبایی مانند آسور رفته باشد و اگر آنگونه که فرض شده است، او یک انسان تنگدست بوده، نمی‌توانسته است، بنیانگذار یک حکومت پادشاهی در یک کشور خارجی شده باشد.

Voltaire<sup>۲۷۷</sup>

اینکه ما بگوئیم، اعراب از نسل اسماعیل به‌وجود آمده‌اند، مانند آنست که

باور داشته باشیم که فرانسوی‌ها نسل «فرنکوس» فرزند «هکتور» هستند.

Maxime Rodinson<sup>۲۷۸</sup>

تردید نیست که ابراهیم، هیچگاه به مکه نرفته بوده است.

Montgomery Watt<sup>۲۷۹</sup>

نکته مهم اینست که... اگر حقیقتی بوسیله روش‌های تاریخی معتبر، ثابت شده باشد، باید آنرا پذیرش کرد.

Montgomery Watt<sup>۲۸۰</sup>

مسلمانان بر پایه سنت‌های خود باور دارند که خانه کعبه، یعنی ساختار مکعب شکلی که در مسجد مقدس در مکه واقع شده است، بوسیله ابراهیم و اسماعیل ساخته شده است. ولی، از سنت‌های اسلامی که بگذریم، هیچ مدرک و دلیلی خواه کتبی‌ای، خواه وابسته به آثار باستانشناسی و غیره وجود ندارد که این ادعا را ثابت کند. «هودگرونج» در پژوهش‌های خود نشان داده است که محمد این داستان را از خود نوآوری کرد تا به دینی که می‌خواست بسازد، زمینه و مایه عربی بدهد و با این روش تحسین‌انگیز، محمد دین مستقلی به وجود آورد و کعبه را با پیشینه‌های تاریخی و مذهبی ویژه‌ای که برای اعراب داشت، وارد ساختار عقیدتی اسلام نمود.

با توجه به مطالب گسترده‌ای که از اسفار پنجگانه (Pentateuch) وارد قرآن شده - موسی در ۵۰۲ آیه در ۳۶ سوره؛ ابراهیم در ۲۴۵ آیه در ۲۵ سوره؛ نوح در ۱۲۱ آیه در ۲۸ سوره - جای شگفتی است که انتقاداتی که از نوشتارهای مقدس یهودیان به عمل آمده، قرآن را لمس نکرده و شبیه همان انتقادات از قرآن نشده است. مسلمانان، کلیمی‌ها و مسیحی‌ها همه به یک اندازه به اسفار پنجگانه که بوسیله موسی نگارش شده، عقیده سپرده‌اند. قرآن اسفار پنجگانه را تورات نامیده که این واژه از «تورات» عبری گرفته شده است.

دانشمندان درستی همه داستانهای تورات را مورد تردید قرار داده و

اسلام نمی‌تواند از این بی‌اعتباری خالی و برکنار باشد. در سده هفدهم، «لاپیرره» La Peyrere «اسپینوزا» Spinoza و «هابس» Hobbes، اظهار داشته‌اند که اسفار پنجگانه نمی‌تواند بوسیله موسی نوشته شده باشد. «اسپینوزا» در کتاب *A Theologic - Political Treatise*<sup>۸۱</sup> می‌نویسد: «از آنچه که گفته شد، از نور خورشید در ظهر یک روز آفتابی روشن‌تر است که اسفار پنجگانه بوسیله موسی نوشته نشده، بلکه شخصی که سالها پس از او زندگی می‌کرده، آنرا نوشته است.»

سپس، در سده نوزدهم دانشمندان بزرگی مانند «گرف» Graf و «ولهوسن» Wellhausen ثابت کرده‌اند که اسفار پنجگانه (یعنی کتاب‌های سفر پیدایش، سفر خروج، سفر لاویان، سفر اعداد و سفر تثبیه)، مجموعه‌ای از نوشتارهایی است که چهار نفر نویسنده در ایجاد آن شرکت داشته و با حروف P, J, E, D مشخص شده‌اند.

«رابین لین فوکس»<sup>۸۲</sup> Robin Lane Fox، در این باره می‌نویسد:

برای نگارش تورات نویسنده پنجمی که نامش برای ما روشن نیست و باید بین ۲۵۰ و ۴۰۰ پیش از میلاد و بنا به باور من، نزدیک ۴۰۰ سال پیش از میلاد زندگی کرده باشد، به چهار نویسنده نخست افزوده شده است. همچنانکه او مطالبی را که چهار نویسنده پیش از او نوشته بودند، درهم می‌بافته کوشش کرده است که مفاهیم آنها را نگهداری کند. او نه یک ویراستار درجه دوم بود و نه به عقیده من یک تاریخ‌نویس و بدون تردید، اگر کسی به او می‌گفت، متونی را که او درهم آمیخته، واقعیت ندارد، بسیار شکفت زده می‌شد... درستی این مطالب از نظر تاریخی بسیار ناچیز بود، زیرا نه شواهد و مدارکی آنها را پشتیبانی می‌کرد و نه اینکه آنها در سده‌ها و یا هزاره‌های تاریخی ویژه‌ای که از آنها سخن می‌رفت، نوشته شده بودند. چگونه برخی روایات زبانی می‌توانست در درازنای اینهمه سالهای بسیار دراز با درستی باقی مانده باشد؟... در باره آنهمه شکفتی‌های روی زمین که در آن نوشتارها آمده، مانند برج بابل، شاهکارهای یعقوب و ابراهیم، هیچ مدرکی وجود ندارد نشان دهد که این مطالب درستی و اعتبار دارد. تنها داستانی که با جزئیات کامل در سفر تکوین آمده، داستان شکفت‌انگیز یوسف است که از دو بنمایه برداشت و با هم آمیخته شده‌اند، ولی هیچیک



از آنها پایه‌های تاریخی درستی ندارند.

تورات نه بوسیله موسی نوشته شده و نه بوسیله شخص دیگری به او داده شده و هیچ دلیلی وجود ندارد که شاهکارهای ابراهیم و دیگران که در آن شرح داده شده، درست باشد. بدون تردید، هیچ تاریخ‌نویسی حتی زحمت این تخیل را به خود نخواهد داد که برای کشف درستی و یا نادرستی متون تورات به بنمایه‌های اسلامی مراجعه کند. به گونه‌ای که ما در پیش گفتیم، آنچه که مسلمانان در باره ابراهیم، موسی و دیگران نوشته‌اند، از نوشتارهای خاخام‌های کلیمی برداشت شده و یا اینکه در پایه افسانه‌هایی هستند (مانند ساختن خانه کعبه و غیره) که چندین هزار سال پس از اینکه از آن افسانه‌ها سخن رانده شده، نوآوری گردیده‌اند.

تاریخ‌نویسان، حتی از این مرزها فراتر رفته و باور دارند، ابراهیمی که در تورات از او سخن رانده شده، هیچگاه در دنیا وجود نداشته است؛ عقیده کلیمی‌ها در باره سرگردانی ابراهیم، هیچگونه ارزش و درستی تاریخی ندارد. سرگردانی ابراهیم، بنده فرمانبردار یهوه، یک برداشت پنداری دینی است که سنت‌های ابراهیم و لوت را با یکدیگر پیوند می‌دهد. (Thompson, 1974) این نویسنده در صفحه ۳۲۸ ادامه می‌دهد:

نه تنها هیچ مدرک وابسته به باستان‌شناسی در باره درستی رویدادهای تاریخی پیامبران اسرائیلی در تورات وجود خارجی ندارد، بلکه هیچیک از سایر روایات آن نیز تأیید نشده است. بر پایه آنچه که ما از تاریخ فلسطین در هزاره دوم پیش از میلاد و نیز چگونگی ایجاد سنت‌ها و رویدادهای سفر تکوین در تورات می‌دانیم، می‌توان نتیجه گرفت که درستی و اعتبار آنچه که دانشمندان و نیز افراد عادی مردم در باره پیامبران اسرائیلی که در سفر تکوین آمده می‌گویند، امکانش بسیار اندک و به گونه کامل غیر محتمل است.

سرانجام اینکه، هر گونه کوشش و کاوشی برای کشف درستی پدیده ابراهیم تاریخی، هم برای تاریخ‌نویسان و هم برای دانش‌پژوهان تورات، تلاشی بیهوده و بدون فایده است.<sup>۲۸۲</sup>

«لین فاکس» می‌نویسد: «تاریخ‌نویسان، دیگر باور ندارند که افسانه‌ای وابسته به ابراهیم، جنبه تاریخی دارد. بلکه، ابراهیم نیز مانند Aeneas و

یا Heracles، یک موجود افسانه‌ای بوده است.<sup>۲۸۴</sup>

## نوح و داستان طوفان

داستان ساختن کشتی نوح و بردن تمام حیوانات به کشتی و طوفان جهانی همه از تورات وارد قرآن شده است. هنگامی که یاقوه‌های افسانه نوح برای همگان روشن شد، مسیحی‌ها توجه خود را نسبت به این افسانه از دست دادند. تنها گروهی افراد کوتاه‌مغز هستند که هنوز هر سال به دیدن باقیمانده‌های کشتی گم‌شده نوح می‌روند. و اما مسلمانان خردباخته حاضر نیستند، واقعیات را درک کنند. من در این بحث کوشش می‌کنم به شرح بیهودگی‌های این افسانه پردازم. بدیهی است که تلاش در اثبات موضوعی که یاوگی آن روشن و آشکار است، کوششی بی‌فایده و رنجی بی‌جهت به نظر می‌رسد، ولی به هر حال انجام این کار را لازم می‌دانم و امیدوارم دیگران نیز همین روش را به کار برند.

به نوح دستور داده شد، از هر حیوانی یک زوج به کشتی ببرد (آیه‌های ۳۶ تا ۴۱ سوره هود). برخی از حیوان‌شناسان<sup>۲۸۵</sup> حدس می‌زنند، در این دنیا ده میلیون نوع حشره وجود دارد. آیا بردن و جای دادن ده میلیون حشره در کشتی نوح امکان‌پذیر بوده است؟ درست است که حشره‌ها جای زیادی اشغال نمی‌کنند، ولی حیوانات بزرگتر که چنین نیستند. بهتر است به این بحث نظری بیفکنیم. همان دانشمندان تخمین زده‌اند که در دنیا ۵/۰۰۰ نوع خزنده، ۹/۰۰۰ نوع پرنده و ۴/۵۰۰ نوع پستاندار وجود دارد. (صفحه ۲۳۹). آیا می‌توان در خیال به پندار نوعی کشتی پرداخت که بتواند ۴۵/۰۰۰ نوع حیوانات گوناگون را در خود جای دهد؟ هر زوج از هر نوع حیوانی، از مارها گرفته تا فیل‌ها، از پرنده‌ها گرفته تا اسب‌ها، از اسب‌های آبی گرفته تا کرگدن‌ها، در حدود ۹۰/۰۰۰ حیوان را تشکیل می‌دهند. چگونه نوح توانست با شتاب به اینهمه حیوان دسترسی پیدا کند؟ چه مدت به‌دراز کشید تا حیوانات کند حرکت از آمازون توانستند وارد کشتی شوند؟ چگونه کانگوروها از استرالیا که شکل جزیره دارد، به کشتی پیوستند؟ چگونه خرس‌های قطبی توانستند کشتی را پیدا

کنند و وارد آن شوند؟ به گونه‌ای که «رابرت اینگرسول»<sup>۲۸۶</sup> Robert Ingersoll نوشته است، آیا این حرفهای یاوه و بیهوده می‌توانند از این نیز پیشتر روند؟ ما یا به این افسانه پنداری و خیالی نباید با مفهوم عادی واژه‌هایی که برای بیان آن به کار رفته، نگاه کنیم و یا باید به این چیستان، پاسخ ساده‌اندیشانه و ضعیفی مانند: «هرچه خدا بخواهد امکان‌پذیر است»، بدهیم. اگر امکان هر عملی در این دنیا برای خدا وجود دارد، چرا در این مورد خدا به انجام چنین روش پیچیده و وقت‌گیری (دست‌کم برای نوح) دست زد؟ چرا خداوند برای نجات جان نوح و سایر افراد درست‌کردار به یک معجزه فوری دست نزد و این روش پیچیده و دراز را گزینش کرد؟

دانش زمین‌شناسی به هیچ مدرک و نشانه‌ای که حاکی از ایجاد چنین طوفانی باشد، دست نیافته است. بدیهی است که تاریخ زمین‌شناسی وجود بسیاری از طوفان‌های محلی را گواهی می‌کند، ولی هیچ دلیلی در دست ندارد که یک طوفان جهانی در این دنیا روی داده و یا حتی طوفانی به وقوع پیوسته که تمام منطقه خاور میانه را در بر گرفته است. در حال کنونی برای ما ثابت شده است که داستان طوفان نوح که در تورات ذکر شده و قرآن از آن برداشت کرده، از افسانه‌های رایج در بین‌النهرین گرفته شده است: «هیچ دلیل و منطقی وجود ندارد که ما برای اثبات پیوند داشتن داستانهای رایج در بین‌النهرین با نوشتارهای مقدس عبری‌ها در باره افسانه طوفان نوح، هیچ کوششی به عمل آوریم. زیرا، افسانه عبری طوفان نوح، به احتمال بسیار زیاد از افسانه‌های بین‌النهرین گرفته شده است. این داستان‌ها افسانه هستند و نه تاریخ.»<sup>۲۸۷</sup>

### داود و زبور

قرآن همچنین مسلمانان را به این باور رهنمون می‌شود که داود کتاب زبور را به همان وسیله‌ای که موسی کتاب تورات را دریافت کرده، به دست آورده است. (آیه‌های ۱۶۳ تا ۱۶۵ سره نساء). ولی، دانشمندان کارشناس تورات باور دارند که داود از خود چیزی ننوشته است. داود، شاید در

حدود سال ۱۰۰۰ پیش از میلاد بسر می‌برده، ولی ما می‌دانیم که زبور سالهای بسیار بعد، در زمانی که یهودی‌ها به بابل تبعید شدند، یعنی پس از سال ۵۳۹ پیش از میلاد نوشته شده است:

کتاب زبور شامل پنج مجموعه سرودهای روحانی است که بیشتر آنها برای استفاده در معبد دوم (معبد Zerubbabel) نوشته شده است. در چند مورد، چکامه‌های بسیار قدیمی وارد کتاب زبور شده، و گویا همه و یا در حدود همه آنها در زمان پس از تبعید یهودی‌ها به بابل نوشته شده است. شاید بتوان گفت که هیچیک از مجموعه‌های زبور به داود بستگی ندارد. چندین مجموعه از زبورهای داود در ستایش از پادشاهان Hasmonian به‌رشته نگارش درآمده است (۶۳-۱۴۲ پیش از میلاد<sup>۲۸۸</sup>)

## آدم و فرضیه تکامل، آفرینش و جهان‌شناسی جدید

بسیاری از مسلمانان هنوز با حقیقت تکامل آشنا نشده‌اند... داستان آدم و حوا... در اصل و منشاء پیدایش نژاد بشر، هیچ دلیل علمی ندارد.  
Watt<sup>۲۸۹</sup>

قرآن در باره آفرینش به شرح گفتارهای ناهمگون پرداخته و از این راه رفتاری‌های بزرگی برای تفسیرکنندگان این کتاب به وجود آورده است: ما زمین و آسمان‌ها و آنچه را که بین آنهاست، همه را در شش روز آفریدیم و هیچ رنج و خستگی به خود راه ندادیم (آیه ۳۷ سوره ق). آیا شما کسی که این دنیا را در دو روز آفرید انکار می‌کنید؟ آیا شما برای چنین خدائی شریک و مانند قائل می‌شوید؟ او پروردگار جهانیان است. او در روی زمین کوهها برافراشت و انواع برکات و منابع بسیار در آن قرار داد و خوراک و روزی اهل زمین را در چهار روز معین و مقدر نمود. آنگاه به آفرینش آسمان‌ها توجه کامل کرد که آسمان‌ها دودی بود و او گفت که ای آسمان و زمین به سوی خدا به شرق و غرب ر یا به جبر و کراهت بشتابید. آنها گفتند ما با کمال شوق و میل به سوی تو می‌شتابیم. آنگاه خدا، نظم هفت آسمان را در دو روز استوار نمود و در هر آسمانی به‌نظم دستور داد و آسمان دنیا را به چراغهای درخشانده زیب و زیور داد. این تقدیر خدای مقدر دانست. (آیه ۹ سوره فصلت)

تقدیر خدای مقتدر داناست. (آیه ۹ سوره فُصَلت)

سوره فُصَلت می گوید، دو روز برای زمین، ۴ روز برای خوراک و دو روز برای هفت آسمان که جمع آن می شود هشت روز، ولی آیه ۷ سوره ق، آفرینش را در شش روز بیان می کند. بدین ترتیب، تفسیرکنندگان قرآن باید به انواع ترفندهای ادبی پناه ببرند و توان بازی کردن با واژه ها و مفاهیم قرآن را داشته باشند تا بتوانند، در صورت امکان، این ناهمگونی را به سامان در بیاورند.

(Levy 1957, p. 2, 4)، می نویسد: «آسمان ها و زمین و موجودات زنده آن، دلیل وجود خدا و توان اوست.» آیه ۱۶ سوره انبیاء می گوید: «ما آسمان ها و زمین و بویژه افراد بشر را از روی سبکسری و بازیچگی نیافریدیم.» آیه ۷۲ سوره احزاب و (Levy 1957, p. 2, 4)، هر دو می نویسند: «برای افراد بشر و جن ها وظیفه ویژه پرستش الله مقرر شده است و اگرچه آسمان ها و زمین و کوهها در ابتدا از انجام این مرتبت سرباز زدند، ولی پس از اینکه بشر به پرستش الله اقدام کرد، آنها نیز در انجام این وظیفه از بشر پیروی کردند.»

آیا ما باید با این تئوری شکفت‌انگیز چگونه برخورد کنیم؟ آسمان ها، زمین و کوهها در ردیف انسان قرار داده شده و افزون بر آن، افرادی تلقی شده اند که دارای گستاخی مخالفت با خدا هستند! یک خدای قادر و یگانه، جهان هستی را می آفریند و سپس از آن پرسش می کند که به فرمائبرداری از او تن در دهد و این آفریده شده خدا، فرمان او را زیر پا می گذارد.

آفرینش بوسیله فرمان الله و با ذکر واژه «باش» انجام گرفت. پیش از آفرینش، تخت الله روی آبهائی که پیش از آفرینش وجود داشتند، قرار داشت و آسمان ها و زمین توده ای آب بودند. الله، آنها را به دو بخش نمود، از یک بخش آن آسمان ها را ساخت و آنها را در سراسر جهان، مانند پشت بامی یکپارچه گسترش داد و بدون ستون روی زمین قرار داد و از بخش دیگر، زمین را به وجود آورد و پس از اینکه آنها در سراسر گیتی پهن نمود، ستون هائی روی سطح آن برافراشت تا تکیه گاه زمین بوده و از

حرکت زمین و موجودات روی آن جلوگیری کنند، زیرا دنیا از هفت زمین تشکیل شده است. در این زمان، دو دریا، یکی در کنار دیگری روان شدند که یکی دارای آب شیرین و دیگری دارای آب شور بود. ولی مانعی بین آنها قرار داده شد تا با یکدیگر مخلوط نشود. (Levy 1957, 2, 5) pp. 22.

ابتدا زمین و پس از آن آسمان‌ها آفرینش یافتند. به ماه از خودش نور داده شد (آیه ۵ سوره یونس)، و در ماه ایستگاه‌هایی تعیین کرد که مانند یک شاخه خشک منحنی درخت خسرما بود که بوسیله آن افراد بشر می‌توانستند، تاریخ سل‌ها را محاسبه کنند. (Levy 1957, p. 2, 5)

و اما در باره آفرینش آدم، آیه ۱۲ سوره مؤمنون می‌گوید: «ما آدم را از گل خالص آفریدیم. آنگاه او را نطفه کرده و در جای استوار قرار دادیم. آنگاه نطفه را علقه و علقه را گوشت پاره و باز آن گوشت را استخوان نموده و سپس بر استخوان‌ها گوشت پوشانیدیم. آنگاه از آن آفریده دیگری به وجود آوردیم و آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده.» آیه دیگری به ما می‌گوید: «آدمیان از نطفه بی‌ارزش آفریده شدند (آیه ۲۲ سوره مرسلات)، و نیز آیه دیگری می‌گوید، تمام موجودات زنده از همان آب مانند بقیه جهان هستی آفریده شدند (آیه ۳۱ سوره انبیاء، آیه ۵۶ سوره فرقان و آیه ۴۴ سوره نور). حیوانات بویژه برای خاطر افراد بشر آفریده شده‌اند. مردان آقای این حیوانات هستند. «ما برای افراد بشر جانورانی آفریده‌ایم که تابع آنها هستند. ما ایها را تابع قرار دادیم که یا بر برخی از آنها سوار شوند و گوشت بعضی دیگر را بخورند. همچنین، شیر آنها را نیز می‌نوشند و از آنها بهره‌های دیگر می‌برند.» (آیه ۷۱ سوره بقره)

جن‌ها از آتش آفریده شدند و آفرینش آنها بعد از افراد بشر که از خاک آفریده شدند، انجام گرفت. جن‌ها با افراد بشر روی زمین بسر می‌برند.

در حالیکه تفسیر کنندگان قرآن، به سختی تلاش می‌کنند تا ناممکنی‌های قرآن را به گونه‌ای توجیه کنند، ولی خواننده مغزنی که دارای

آگاهی‌های علمی باشد، هیچگاه به خود حتی زحمت پیدا کردن دلایل علمی برای مطالب ناهمگونی که به شرح بالا در باره آفرینش گفته شده، برنخواهد آمد. برآستی که این ناهمگونی‌ها و سردرگمی‌ها در متون قرآن تا آن اندازه زیاد است که هر کس هر چه اراده کند از افسانه‌ها، پندارها و خرافات قرآن پیدا خواهد کرد. بهمین سبب است که مسلمان‌ها باور دارند به تمام رشته‌های علمی در قرآن و احادیث اشاره شده است. به گونه‌ای که «ابن حزم» گفته است: «هر حقیقتی که بوسیله برهان قابل اثبات باشد، یا در قرآن وجود دارد و یا بوسیله محمد به روشنی ذکر شده است.» هر زمانی که کشف جدیدی در علوم فیزیک، شیمی و یا بیولوژی به عمل می‌آید، از الکتریسته گرفته تا تئوری نسبیت، هواخواهان قرآن بیدرنگ به سوی قرآن می‌روند تا ثابت کنند که کشف مورد نظر، در قرآن هم پیش‌بینی شده است (Ascha 1989, p. 14). این گروه از مسلمانان، این تئوری را که معتقد است، پایه و اساس موجودات زنده از آب است با تئوری داروین که با کشفیات جدید دانش بیولوژی هم‌آهنگ بوده و می‌گوید، زندگی در یک «حوض کوچک گرم» آغاز شده، پیوند می‌دهند و می‌گویند، این موضوع در آیه ۳۱ سوره انبیاء پیش‌بینی شده است. سایر کشفیات مشهور علمی قرآن به عقیده مسلمانان عبارتند از: بارورشدن گیاهان بوسیله باد (آیه ۲۲ سوره حجر) و چگونگی زندگی زنبورهای عسل (آیه ۶۹ سوره نحل). جای شکفت نیست که زمانی که «کرن اسمیت» A. G. Cairn - Smith، شیمی‌دان اهل گلاسکو، می‌گوید، پاسخ چیستان منشأ زندگی را باید در خاک معمولی جستجو کرد، مسلمانان به وجد آمده و می‌گویند، قرآن نیز می‌گوید که آدم از خاک آفریده است. (Dawkins, pp. 148-65)

تردید نیست که متون قرآن در باره منشأ آفرینش و زندگی روی زمین با پیشرفت‌های جدید علمی بهیچوجه همگونی ندارد. حتی یک موضوع یکتا در قرآن، سرشار از مطالب بیهوده و یاوه است. ما در پیش دیدیم که چگونه قرآن در باره شمار روزها یا آفرینش چندگانه گوئی می‌کند. قرآن در یکجا می‌گوید، الله تنها فرمان «باش» می‌دهد و بیدرتک عاملی

که در نظر دارد آفریده می شود، ولی در جای دیگر می گوید، الله آفرینش جهان هستی را در شش روز به انجام رسانید. از دگر سو، با توجه به اینکه «روز» از گردش زمین به دور محور خورشید به وجود می آید، چگونه پیش از آفرینش، «روز» می توانسته وجود داشته باشد که الله می گوید، جهان هستی را در شش روز آفریده است. همچنین، به ما گفته شده است که پیش از آفرینش، تخت خدا روی آبها قرار داشت. آیا پیش از آفرینش، آب از کجا می توانسته است، وجود داشته باشد؟ تئوری نشستن الله روی تخت، نوعی اندیشه ای است که به انسان وابستگی دارد و نویسندگان این افسانه را به الله نسبت داده اند. در باره آفرینش آدم نیز در قرآن چندین شرح ناهمگون وجود دارد. آیه ۵ سوره یونس می گوید، الله ماه و ایستگاههای آنرا به وجود آورد تا افراد بشر بتوانند بوسیله آن شماره سالها را بدانند. تردید نیست که این گفته فرآورده مغز ناآگاه و فرهنگ ابتدائی تازیها بوده است. زیرا پیش از این زمان، بابلیها، مصریها، ایرانیها، چینیها و یونانیهایی که دارای تمدن پیشرفته بودند، از سال خورشیدی برای شمارش زمان بهره می بردند. اکنون، بی مناسبت نیست، به شرح تئوریهای جدید در باره منشاء جهان هستی پردازیم.

در سال ۱۹۲۹ «ادوین هابل» Edwin Hubble، کشف خود را در باره اینکه کهکشانها با سرعتی که مساوی با فاصله آنها از کره زمین است، از این کره در حال دور شدن می باشند، منتشر کرد. قانون «هابل» حاکی است که شتاب دور شدن یک کهکشان از زمین (V)، بسته به فاصله آن از زمین (r) می باشد. بنابراین، فورمول این معادله عبارتست از:  $V = H_0 r$  که  $H_0$  عامل ثابت «هابل» به شمار می رود. به گفته دیگر، قانون «هابل» حاکی است که دنیا در حال گسترش است. به گونه ای که «کافمن» Kaufmann می گوید: «بیلیونها سال است که جهان هستی در حال گسترش می باشد، به گونه ای که در گذشته زمانی وجود داشته که تمام ماده در جهان هستی به شکل غلظت کامل بوده است. اینگونه که معلوم می شود، در گذشته انفجار کلاسی باید اتفاق افتاده و سبب گسترش جهان شده باشد.



این انفجار بزرگ که Big Bang نامیده می‌شود، سبب ایجاد جهان آفرینش شده است. «عمر دنیا محاسبه شده و باور بر اینست که جهان هستی بین پانزده تا بیست بلیون سال عمر دارد.

در حدود ۱۰ ثانیه پیش از رویداد Big Bang، جهان دارای آنچنان غلظتی بود که قوانین کنونی فیزیک قادر نیستند، چگونگی فضا، زمان و ماده را در آن لحظه توجیه کنند. در اثنای یک میلیون سال نخستین، ماده و نیرو تشکیل یک پلاسمای بدون نوری را دارند که شامل فوتون‌هایی با انرژی زیاد بودند و با پروتون‌ها و الکترون‌ها برخورد کردند. در حدود یک میلیون سال پس از رویداد Big Bang، پروتون‌ها با الکترون‌ها ترکیب شدند و تشکیل اتم‌های نیدروژن را دارند. پس از این زمان، ده بلیون سال به‌درازا کشید تا منظومه شمسی به‌وجود آمد. «سیستم منظومه شمسی از ماده‌ای تشکیل شده بود که به‌شکل ستاره به‌وجود آمده و بلیون‌ها سال پیش ناپدید شد. خورشید به‌گونه‌ای که یک ستاره جوان است که تنها پنج بلیون سال عمر دارد. تمام عوامل منظومه شمسی بغیر از هیدروژن و هلیوم که از پیش به‌وجود آمده بودند، در نخستین ده بلیون سال وجود کهکشان‌ها بوسیله ستاره‌های قدیمی از بین رفتند.» (Kaufmann, p.110) می‌نویسد، ما از نظر لفظی از گرد ستاره‌ها به‌وجود آمده‌ایم. سیستم منظومه شمسی از یک توده ابری مرکب از گاز و غبار ساخته شده که سحاب خورشیدی نامیده می‌شوند. سحاب خورشیدی مانند دیسک سرگردانی است که از پولک‌های برفی و ذره‌های گردهائی که از پوشش یخ ساخته شده‌اند، تشکیل شده است. ستاره‌های داخلی عطارد، زهره، زمین و مریخ بوسیله افزایش ذره‌های گرد به ستاره‌های کوچک و سپس ستاره‌های بزرگ تشکیل شدند. ستاره‌های خارجی، مشتری، زحل، اورانوس، نپتون و پلاتو از خرد شدن سحاب خارجی در حلقه‌های گاز و غبار پوشیده از یخ که سپس در ستاره‌های بسیار کلان متراکم شدند، به‌وجود آمدند. خورشید نیز در مرکز سحاب به‌رشد و گسترش پرداخت. پس از گذشت در حدود یکصد میلیون سال، در مرکز خورشید، حرارت به‌اندازه‌ای رسید که بتواند سبب بازتاب‌های تشعشعات

اتمی شود. (Kaufmann, p. 116)

شوربختانه، شرحی که در بالا در مورد تشکیل جهان هستی داده شد، با متون قرآن در این باره هیچگونه همگونی ندارد. آیه ۱۲ سوره فصلت قرآن می‌گوید، کره زمین پیش از آسمانها به وجود آمده، در حالیکه این موضوع واقعیت ندارد. زیرا، به گونه‌ای که در پیش گفتیم، خورشید و منظومه شمسی میلیونها سال پس از رویداد Big Bang و میلیونها ستاره پیش از خورشید به وجود آمده‌اند. افزون بر آن واژه «آسمانها» که در قرآن آمده بسیار مبهم است. آیا هدف از «آسمانها»، سیستم منظومه شمسی است و یا کهکشانها و یا جهان هستی؟ هرگاه تمام شعبده‌بازان دنیا جمع شوند، نمی‌توانند بفهمند، منظور تورات و قرآن از داستان آفرینش آسمانها در شش، هشت و یا دو روز چه بوده است. از دگرسو، نور ماه (به آیه ۵ سوره یونس نگاه کنید)، از خودش نبوده، بلکه بازتاب نور خورشید است. کره زمین به دور خورشید گردش می‌کند و نه بر عکس.

آنهايي که ميل دارند آثاري از رویداد Big Bang در قرآن کشف کنند، باید بدانند که دانش‌های جهان‌شناسی و فیزیک جدید، بر پایه ریاضیات بنیاد گرفته‌اند. بدون پیشرفت دانش ریاضیات، بویژه آن رشته‌هایی که در سده هفدهم کشف شدند، مانند دانش Calculus، فهم و درک رشته گیتی‌شناسی (Cosmology) برای ما نمی‌توانست امکان داشته باشد. بر خلاف مطالب مبهم و بی‌پایه‌ای که کتاب قرآن در باره علم نجوم و ستاره‌شناسی گفته، رویداد Big Bang بر پایه دانش «گیتی‌شناسی» و نیز ریاضیات پیشرفته، با روشنی و دقت کاملی که بوسیله زبان عادی امکان ندارد، چگونگی جهان هستی را شرح داده‌اند.

### پیدایش زندگی و تئوری تکامل

کره زمین در حدود ۴/۵ بیلیون سال پیش به وجود آمد و شاید کمتر از یک بیلیون سال بعد از آن، برای نخستین بار با یک تکامل شیمیایی، زندگی روی زمین ایجاد شد. «اوپارین» Oparin، از دانشمندان شیمی آلی

شوروی در کتاب (1938) *The Origins of Life* نوشته است که کره زمین در ابتدای پیدایش دارای برخی عناصر شیمیائی بود که در برابر تشعشع فضای خارجی و نیز منابع آسمانی انرژی به بازتاب پرداخت. «در نتیجه فعالیت‌های شیمیائی دراز مدت، ترکیبات غیر زنده به مواد زنده [شامل اسیدهای آمینه که مولکول‌های پروتئین از آنها به دست می‌آید تبدیل شدند]. با گذشت زمان و کنش‌ها و واکنش‌های شیمیائی... مواد زنده مانند گیاهان و نباتات گسترش و استواری یافتند و پیشگام ایجاد موجودات زنده شدند.»<sup>۲۹۱</sup> (Birx, n.d., pp. 417 - 181.) دانشمندان بسیاری (Miller, Fox, Ponnampereuma) پس از «اوپارین» موفق شده‌اند، در آزمایشگاه‌ها از ترکیبات غیر زنده، مواد زنده به وجود آورند.

هنوز منشاء پیدایش زندگی در روی زمین بر اثر کنش‌ها و واکنش‌های شیمیائی بین دانشمندان مورد بحث است. بویژه دانشمندان کوشش می‌کنند دریابند که آیا نخست مواد شبيه به مولکول‌های RNA و یا DNA و یا اسیدهای آمینه که لازمه تشکیل پروتئین هستند، به وجود آمد. موجودات جاندار هنگامی در روی زمین به وجود آمدند که سیستم‌های زنده استعداد سوخت و ساز و تولید پیدا کردند. گسترش مواد غیر جاندار در تکامل شیمیائی راه را برای تکامل بیولوژیکی و به دنبال آن تشعشعات بیشتر و بیشتر اشکال پیچیده و گوناگون هموار کردند. (n. d., p. 419)

در سال ۱۸۵۹، «داروین» کتاب خود را زیر فرنام *On the Origins of Species by Means of Natural Selection or Favored Races in the Struggle for Life*، انتشار داد. «داروین» در دیباچه این کتاب می‌نویسد:

«در بررسی‌های وابسته به پیدایش بشر، یک طبیعی‌دان با در نظر گرفتن شباهت‌های موجودات زنده، عوامل جغرافیائی، زمین‌شناسی و غیره؛ به این نتیجه می‌رسد که موجودات گوناگون، یکی یکی و به گونه جداگانه آفریده نشده‌اند، بلکه از انواع گوناگون سایر موجودات به وجود آمده‌اند. با این وجود، چنین نتیجه‌ای حتی اگر دارای پایه‌های منطقی باشد، تا زمانی که روشن نشود که انواع بی‌شمار موجودات چگونه تغییر شکل و تکامل یافته‌اند، شایسته پذیرش به نظر نمی‌رسد.»<sup>۲۹۲</sup>

پاسخ «داروین» به پرسش خودش در باره اینکه «چگونه تکامل به انجام

رسیده،» بدون تردید، تئوری گزینش طبیعی می‌باشد. انواع گوناگون موجودات نتیجه گذشت جریان درازمدت گزینش طبیعی هستند که «به گونه دائم با توجه به شرائط محیطی و وراثت زنده می‌مانند.»<sup>۲۹۲</sup> «داروین» در باره این تئوری می‌نویسد:

شمار افرادی که از هر نوع موجودی زنده می‌مانند، کمتر از افرادی است که از آن نوع موجود زایش می‌یابند و در نتیجه همیشه موجودات هر نسل، برای زنده ماندن تلاش می‌کنند. به دنبال این تلاش در شرائط پیچیده و برخی اوقات گوناگون زندگی، برخی موجودات برای زنده ماندن بخت و مجال بیشتری می‌یابند و به گفته دیگر شرائط طبیعی آنها را برای زنده ماندن گزینش می‌کند. بر پایه اصل وراثت، انواع موجوداتی که بدین ترتیب گزینش یافته و زنده مانده‌اند، به تولید نسل نو و اصلاح شده خود می‌پردازند.<sup>۲۹۳</sup>

اثر تئوری تکامل برای توجیه وجود افراد بشر در طبیعت بدیهی است. «داروین» در این باره گفته است: «عقیده بر اینکه فرد بشر، ادامه نسل سایر انواع موجودات پست‌تر دوره‌های پیشین است که توانسته است در طبیعت باقی بماند، بهیچوجه تئوری تازه‌ای نیست. «لامارک» Lamarck در باره تئوری تکامل به نتیجه‌ای که در حال کنونی، چندین طبیعی‌دان و فیلسوف برجسته، مانند Rolle, Buchner, Lubbock, Vogt, Lyell, Huxley, Wallace و غیره بویژه Haeckel دست یافته، رسیده بود.»

در سده هیجدهم، «دولامتری» de Lamettrie، افراد بشر را در کتاب *L'Homme Machin* (1748) در طبقه حیوانات قرار داده است. «هاکسلی» T. H. Huxley در اثر مشهور خود *Man's Relation to Lower Animals*<sup>۲۹۴</sup>

گسترش تخم سگ را مورد بررسی قرار داده و سپس نتیجه می‌گیرد که: تاریخ گسترش هر حیوان مهره‌داری، مانند بزوجه، مار، قورباغه یا ماهی، حاکی از همان شرح می‌باشد. باید توجه داشت که هر تخمی دارای ساختار پایه‌ای تخم سگ می‌باشد: - زرده آن تخم پیوسته بخش می‌شود... نتیجه غائی تقسیم زرده تخم، موادی را که برای ساختن بدن حیوان جوان لازم است، تشکیل خواهد داد و این عمل پیرامون شکافی که در سطح قسمتی که بعدها به ستون فقرات حیوان تبدیل می‌شود، انجام خواهد

گرفت. افزون بر آن دوره زمبانی وجود خواهد داشت که جوانان همه این حیوانات نه تنها از لحاظ ساختار خارجی، بلکه از نظر قسمت‌های اساسی بدن به اندازه‌ای شبیه یکدیگر خواهند بود که اختلاف بین آنها از توجّه دور خواهد ماند. ولی، همچنانکه نسل آنها ادامه می‌یابد، اختلاف آنها با یکدیگر بیشتر و بیشتر خواهد شد.

بنابراین، برای بررسی تئوری تکامل ما باید به شباهت ساختار بدن توجّه زیادی معمول داریم و سرانجام در این راه ما با این پرسش‌ها روبرو می‌شویم که آیا افراد بشر از نظر تئوری تکامل یا حیوانات تفاوت دارند؟ آیا تکامل بشر به گونه کامل با سگ‌ها، پرنده‌ها، قورباغه‌ها، و ماهی‌ها تفاوت دارد؟ و اگر این تئوری درست باشد، بنابراین، باید عقیده آنهایی را که ادعا می‌کنند، افراد بشر مانند حیوانات به وجود نیامده و در بستر طبیعت تکامل نیافته‌اند، پذیرش کرد؟ و یا اینکه افراد بشر نیز مانند حیوانات از منشاء نطفه ویژه‌ای به وجود آمده و همان سیر تکامل حیوانات را گذرانیده و در مرحله آخر سیر تکامل به شکل کنونی در آمده‌اند؟ پاسخ این پرسش‌ها در سی سال اخیر بدون وجود هیچ تردیدی این بوده است که چگونگی سیر تکامل افراد بشر نیز مانند حیوانات پست‌تر از او بوده و در این راستا مکانیسم سیر تکامل او به میمون‌ها بسیار نزدیک‌تر از میمون‌ها به سگ‌ها بوده است.

تمام شواهد و دلائل علمی حاکی است که تغییرات «تخمه زن» شبیه تغییراتی است که در تخمه سایر حیوانات مهره‌دار به وجود می‌آید، زیرا موادی که در بنیاد امر، ساختار اولیه بدن افراد بشر را تشکیل می‌دهند، به گونه کامل شبیه سایر حیوانات است.

ولی، نکته جالب اینجاست که از همان جهاتی که افراد بشر در سیر تکامل خود با سگ‌ها تفاوت دارند، از همان جهات شبیه میمون‌ها می‌باشند. زیرا، کیسه زرده میمون‌ها نیز مانند افراد بشر، کروی شکل بوده و در میمون‌ها نیز دیسک‌مانند و برخی اوقات تا حدودی گرد می‌باشند.

در آخرین مراحل تکامل، افراد بشر جوان با میمون‌های جوان تفاوت کلی پیدا می‌کنند و میمون‌ها نیز در سیر تکامل خود به همان اندازه که افراد بشر با آنها تفاوت پیدا می‌کنند، آنها نیز با سگ‌ها متفاوت می‌شوند.

اگرچه، ذکر این حقیقت تکان دهنده به نظر می‌رسد، ولی بدون تردید می‌توان گفت که ساختار بدن افراد بشر با سایر حیوانات و بویژه با میمون‌ها شباهت و یگانگی نزدیک دارد.

شواهد و دلائل سیر تکامل افراد بشر بوسیله پیشرفته‌ترین رشته‌های علمی به اثبات رسیده است. این رشته‌ها عبارتند از: Systematics (دانش طبقه‌بندی، بویژه طبقه‌بندی حیوانات و گیاهان)؛ Geopaleontology (رشته‌ای از زمین‌شناسی که با بررسی و آزمایش فسیل‌ها به چگونگی تشکیل زندگی موجودات، بویژه موجودات پیش از تاریخ پی می‌برد)؛ Biogeography (رشته‌ای از زیست‌شناسی که گسترش جغرافیائی حیوانات و گیاهان را مورد بررسی قرار می‌دهد)، مطالعات تطبیقی در رشته‌های شیمی آلی؛ Serology (سرم‌شناسی)؛ Immunology (مصونیت‌شناسی)؛ Genetics (ژن‌شناسی)؛ Embryology (جنین‌شناسی)؛ Parasitology (انگل‌شناسی)؛ Morphology (فیزیولوژی و تشریح)؛ روانشناسی و Ethnology (رشته‌ای از انسان‌شناسی که در باره فرهنگ‌ها و زبان‌های اجتماعات معاصر و یا جدید بررسی‌های تطبیقی انجام می‌دهد).

نتیجه آنکه، مدارک و فرموده‌های علمی نشان می‌دهند که تکامل افراد بشر، مانند سایر موجودات زنده نتیجه تکامل بوده و شکل کنونی بشر از نیائی که شبیه میمون بوده به وجود آمده و بدون تردید، فرآورده آفرینشی ویژه نبوده است. بنابراین، آنچه که تورات و قرآن در باره آفرینش آدم و حوا می‌گویند، بی‌پایه و بی‌معنی است. افراد بشر در حال کنونی جزء موجودات پستاندار تکامل‌یافته، موشک‌های کوچک درختی، Lemures (حیواناتی که در شب ظاهر می‌شوند و شبیه به میمون بوده، ولی چهره آنها مانند روباه است و در جزیره ماداگاسکار بسر می‌برند)، Lorises (حیوانات پستاندار کوچکی پیش از تاریخ در آسیا زندگی می‌کرده، دارای چشمانی درشت بوده و در درخت‌ها زندگی می‌کرده و شب‌ها ظاهر می‌شده‌اند)، میمون‌ها و بوزینه‌ها طبقه‌بندی شده‌اند. بنابراین، نه تنها میمون‌ها و بوزینه‌ها، بلکه حیواناتی که در بالا ذکر شد، نیز عموزاده‌های

ما بوده‌اند. به گونه‌ای که «یانگ» J. Z. Young، می‌نویسد: «بسیار مشکل خواهد بود که ما فکر کنیم نسلمان در یک خط مستقیم و دائمی پدر و پسر، به یک درخت و از آنجا به نوعی سوسمار آبی، سپس ماهی و شاید نوعی زنبق دریایی برمی‌گردد.»<sup>۲۹۶</sup>

## خدای آفریننده

آیا داستان مشهوری که در آغاز تورات آمده، آنگونه که باید و شاید بوسیله ما درک شده است؟ آیا به داستان وحشت بیش از اندازه خدا از علم و دانش توجه شده است؟ فرد بشر، در حال کنونی، به شکل یکی از بزرگترین اشتباهات خدا در آمده است. خدا با آفرینش بشر، به ایجاد رقیب برای خود دست زده است. زیرا، علم و دانش بشر خود به شکل نوعی خدا در آمده است. هر اندازه که بشر بیشتر به علم و دانش دست می‌یابد، دکان خدا و کشیش‌ها بی‌رونق‌تر می‌شود... علم و دانش، یعنی عاملی که نجات‌دهنده بشر از یوغ کشیش‌هاست، در حال رشد و گسترش است.

<sup>۲۹۷</sup>  
Nietzsche, *The Antichrist*

در تمام مطالبی که من در بالا در باره آغاز پیدایش جهان و زندگی و تئوری تکامل نوشتم، هیچ اشاره‌ای به نقش خدا در این زمینه نکردم. می‌توان گفت، هنگامی که ما کوشش می‌کنیم، مطلبی را با ذکر نقش خدا شرح دهیم، برآستی که قادر به شرح هیچ چیزی نبوده‌ایم. هر زمانی که ما در اندیشه‌گری خود به وجود و یا نقش خدا رجوع می‌کنیم، مانند آنست که مغز خود را قفل کرده، حس کنجکاوی خود را خفه کرده و امکان هر گونه پیشرفت علمی را از پیش کشته و نابود کرده‌ایم. پیوند دادن زندگی بشر با معجزه‌های خدا، ما را از واقعیت دور می‌کند. «داکینس» Dawkins، می‌نویسد: «شرح ماشین پروتئین DNA بوسیله پیوند دادن این پدیده با نیروهای غیر طبیعی هیچ سودی عاید ما نخواهد کرد. زیرا، دست‌کم هیچکس نمی‌تواند منشاء نیروهای بالای طبیعی را شناسایی کند.

زمانی که شما می‌گوئید خدا همیشه وجود داشت همچنان به سادگی خواهید گفت، DNA و زندگی نیز همیشه وجود داشته و بنابراین، خود را از هر کوششی برای کشف حقایق آزاد می‌کنید.»<sup>۲۹۸</sup>

در نامه‌ای که «داروین» به «چارلز لایل» Charles Lyell، زمین‌شناس مشهور نوشت، تئوری خود را بدینگونه شرح داد: «هرگاه من به تئوری گزینش طبیعی، باورهای وابسته به نیروهای غیر طبیعی معجزه‌گر را می‌افزودم، تئوری گزینش طبیعی را فاسد می‌کردم.» «داوکینس» در باره نامه یاد شده می‌نویسد: «تئوری داروین در باره تکامل از راه گزینش طبیعی، حاکی از زنده ماندن موجودات و تطبیق دادن خود با شرایط پیچیده محیطی است و هیچگونه وابستگی با معجزه نیروهای طبیعی ندارد. این موضوع بخوبی و روشنی در کتاب *The Blind Watchmaker* شرح داده شده است. داروین باور دارد که در مکانیسم سیر تکامل، دخالت خدا با مکانیسم تکامل، ناهمگونی آشکار داشته و تئوری تکامل را بیهوده و بیمعنی می‌سازد.»

«استفن هاکنگ»<sup>۲۹۹</sup> Stephen Hawking، در باره تئوری Big Bang و دانش جدید گیتی‌شناسی، به همان مطلب اشاره می‌کند. مقامات واتیکان برای دفاع از تکفیر گالیله، کنفرانسی ترتیب دادند و دانشمندان برجسته گیتی‌شناسی را به کنفرانس یاد شده فرا خواندند.

در پایان کنفرانس، پاپ اظهار داشت، بررسی تئوری تکامل جهان آفرینش، پس از Big Bang از نظر مذهبی به گونه کامل مجاز و بدون اشکال است، ولی بحث و بررسی نباید روی خود تئوری Big Bang تمرکز یابد؛ زیرا Big Bang لحظه آفرینش جهان بوسیله خدا و کار خود او بوده است. من از اینکه پاپ از موضوعی که من در باره آن در کنفرانس یاد شده سخن گفته بودم، آگاهی نداشت و نمی‌دانست که عوامل فضا و زمان محدود بوده، ولی مرزی ندارد، شاد شدم. به گفته دیگر او نمی‌دانست که فضا و زمان، نه آغازی داشته و نه اینکه بوسیله کسی در زمان ویژه‌ای آفریده شده است.

(Hawking, p. 122)

«هاکنگ»، در جای دیگر در کتاب *A Brief History of Time* که از جمله پر فروش‌ترین کتاب‌های سال بوده، اظهار داشته است که:



تئوری کوانتوم جاذبه زمین، امکان تازه‌ای به وجود آورده است که حاکی است فضا و زمان هیچ مرزی ندارند و بنابراین نمی‌توان، پدیده‌ای را در چارچوب حد و مرز توجیه کرد. هیچ موردی در دنیا وجود ندارد که برخلاف قواعد و مقررات علمی عمل کرده باشد و نیز در پهنه بیکران و نامحدود زمان و فضا نیز هیچ موردی وجود نخواهد داشت که برای مهار کردن آن لازم باشد به قدرت خدا و یا قانون و قاعده تازه‌ای متوسل شویم. ما می‌توانیم بگوییم: «شرایط مرزی جهان هستی حاکی است که آن دارای مرزی نیست.» جهان هستی به گونه کامل به خود وابسته بوده و هیچ نیرو و یا عامل خارجی در آن تأثیری ندارد. جهان هستی نه آفریده شده و نه اینکه نابود خواهد شد. آن همیشه وجود خواهد داشت.

سپس، «هاکینگ» پرسش می‌کند: «با این وجود، چه جایی برای یک آفریننده می‌توان پندار کرد؟»

«اینشتین» اظهار داشت: «فردی که قانع شده است که جهان هستی تابع قانون علیت است، نمی‌تواند در باره اینکه موجودی در رویدادهای این جهان دخالت دارد، کوچکترین اندیشه‌ای به خود راه دهد... چنین شخصی نیاز به مذهب ترس ندارد.»<sup>۲۰</sup>

به همان ترتیب، به نازکی «پیتر اتکینس» Peter Atkins، گفته است: «بدون تردید، این جهان بدون دخالت یک نیروی خارجی به وجود آمده و برای توجیه فروزه‌های آن، بهره‌گیری از یک موجود غیر طبیعی، لزومی ندارد.»<sup>۲۱</sup>

تئوری‌هایی که پدیده Big Bang را به خدا پیوند می‌زنند، در بررسی‌های علمی جایی ندارند و نمی‌توانند برای پرسش‌های علمی پاسخگو باشند. هرگاه تئوری Big Bang با خدا پیوند زده شود، باید منشاء وجود خدا را نیز روشن کند و می‌دانیم که این پرسش، پاسخی ندارد. به گونه‌ای که «فونر باخ»<sup>۲۲</sup> Feuerbach نوشته است: «جهان ما هیچ پیوندی با مذهب ندارد. جهان ما که در واقع جمع همه حقایق است، تنها بوسیله تئوری شکوه گرفته است. شادی‌هایی که تئوری به وجود می‌آورند، شیرین‌ترین لذت‌های زندگی خردوران است، ولی مذهب از شادی‌های یک انسان اندیشه‌ور، پژوهشگر طبیعت و یا هنرمند، چیزی نمی‌داند. مذهب برای

بررسی وجود طبیعت، آگاه شدن از حقیقت نا محدود و منشاء موجودات؛ از هیچ توانی بهره نمی برد.»

تتها یک انسان دانشمند است که می تواند، پیچیدگی های خمدار زندگی و رازهای جهان هستی را با پیشنهاد فرضیه های علمی که می توانند بوسیله آزمایش های شایسته انکار و یا مورد پذیرش قرار بگیرند، بکشاید. ولی، یک مرد مذهبی به سادگی خودش را با عقیده غیر علمی و آزمایش نشده و غیر منطقی، «همه چیز بوسیله خدا آفریده شده است.» سرگرم می کند.»

### سیل، قحطی و خشکسالی

جای شوربختی است که قرآن، نیروهای طبیعی را که می توانند هم سبب ایجاد مصیبت و هم شادی برای بشر شوند، برکت الله دانسته است. آیه ۵۶ سوره اعراف، باران را پیش در آمد رحمت الله به شمار آورده است. ولی، می دانیم که سیل باران سبب کشتن و نابودی هزاران نفر در یک کشور مسلمان مانند بنگلادش شده است. گردباد سال ۱۹۹۱ در این کشور با وزش بادی که ۲۰۰ کیلومتر در ساعت سرعت داشت، سبب ایجاد سیل هائی شد که ۱۰۰/۰۰۰ نفر کشته و ۱۰/۰۰۰/۰۰۰ نفر بیخانمان برجای گذاشت. با وجود اینکه، سراسر کشور بنگلادش دارای آبهای فراوان است، هر سال از ماه اکتبر تا آوریل، دچار خشکسالی می شود. بنابراین، مردم بیچاره بنگلادش که از جمله تنگدست ترین مردم دنیا هستند، هم دستخوش سیلاب می شوند و هم خشکسالی. جالب اینجاست که آیه ۲۲ سوره حنید می گوید: «هر رنج و مصیبتی که در زمین و یا رنج هائی که برای شخص شما روی می دهد، پیش ز آنکه آنها را در دنیا ایجاد کنیم، همه در کتاب ثبت شده و این کار بر خدا آسان است.»

براستی که تا چه اندازه مشکل است که ایجاد تمام مصیبت های طبیعی از زلزله گرفته تا گرد بادهای بسیار سخت را ما به یک خدای نیک اندیشی ویژگی دهیم، بویژه اینکه این مصیبت ها بیشتر در کشورهای فقرزده که اغلب مسلمان هستند، روی می دهد. در اثنای زلزله سال ۱۷۵۵ لیسبون،

هزارها نفر از افراد که بسیاری از آنها در کلیساها مشغول برگزاری مراسم مذهبی و عبادت بودند کشته شدند و این رویداد اثر مهمی روی سده هیجدهم و نویسندگانی مانند «ولتر» گذاشت. چرا اینهمه افراد بیگناه در این رویداد کشته شدند؟ چرا زنان را کاره در فاحشه‌خانه‌ها زنده ماندند، ولی پرهیزکاران کلیسا رو کشته شدند؟

### معجزه‌ها

به گونه‌ای که در پیش گفتیم، خداشناسان سده هیجدهم، خردگرایی قرآن را مورد تردید قرار داده و ابراز داشتند که محمد هیچ معجزه‌ای ارائه نکرده است. درست است که محمد در سراسر قرآن می‌گوید، او یک موجود فانی و تنها پیامبر الله بوده و قادر به انجام معجزه نیست (آیه ۴۹ سوره عنکبوت، آیه‌های ۲۷ تا ۳۰ سوره رعد، آیه‌های ۹۲ تا ۹۷ سوره اسراء)، با این وجود، در قرآن دست کم چهار مورد وجود دارد که مسلمانان آنها را معجزه می‌دانند.

۱- دو نیم کردن ماه: «زمان فرا رسیده است و ماه شکافته شد و اگر کافران معجزه ببینند، باز هم خواهند گفت که این سحری کامل است.» (آیه‌های ۱ و ۲ سوره قمر)

۲- در جنگ بدر، الله به مسلمانان کمک کرد: «هنگامی که تو به مؤمنان گفتی: «آیا این کافی نیست که خدای شما با فرستادن سه هزار فرشته از آسمان به کمک شما آمد؟» آری: اگر شما صبر و مقاومت در جهاد پیشه کنید و پیوسته پرهیزکار باشید، چون کافران بر سر شما شتابان و خشمگین بیایند، خداوند برای نگهداری و پیروزی شما پنجهزار فرشته را با پرچمی که نشان ویژه سپاه اسلام دارد، به کمک شما می‌فرستد.» (آیه ۱۲۰ و ۱۲۱ سوره آل عمران)

۳- شب معراج: «پاک و منزّه است خدائی که شبی بنده خود را از مسجد حرام به مسجد اقصی سیر داد [یعنی از مکه به اورشلیم]» (آیه ۱ سوره اسراء).

۴- مسلمانان خود قرآن را معجزه بزرگ اسلام می دانند (آیه ۴۸ سوره عنکبوت).

حدیث های اسلامی سرشار از شرح معجزه های محمد می باشند. این حدیث ها می گویند، محمد بیماران را شفا می داده، هزاران نفر را با غذای یک بچه سیر می کرده و غیره.

به همان نسبت که دانش ما از طبیعت و کشف قوانین وابسته به آن افزون تر می شود، عقیده ما در باره معجزه کاهش می یابد. ما دیگر میل نداریم، فکر کنیم که خدا دلخواهانه بوسیله تعطیل کردن و یا تغییر دادن وظائف عادی و قوانین طبیعت، در امور بشر دخالت می کند.

«دیوید هیوم»<sup>۳۰۲</sup> در این باره می نویسد:

معجزه در ذات تخلف از قوانین و مقررات طبیعی است. چون تجربه، این قوانین تغییر ناپذیر و استوار را به وجود آورده، بنابراین اثبات بیهودگی معجزه به اندازه ثابت کردن هر تجربه آشکار و روشنی، ساده، آسان و بدیهی است. دلیل اینکه ما می دانیم و باور داریم که تمام افراد بشر از این دنیا رخت بر می بندند، آنست که مرگ انسان به شکل یک قانون طبیعی در آمده است. حال اگر فکر کنیم که شخصی ممکن است عمر جاودانی و بدون مرگ داشته باشد، قانون طبیعت را نادیده گرفته ایم و یا به گفته دیگر با رویناد یک معجزه، قانون رویناد مرگ در باره شخص معینی تعطیل شده است. اگر هر روینادی بنا بر قوانین طبیعت به وجود آید، هیچگاه ما در زندگی با معجزه روبرو نخواهیم شد... اگر مرده ای برخلاف قوانین طبیعت زنده شد، باید معجزه ای به وقوع پیوسته باشد. زیرا، تا کنون در هیچ سرزمینی دیده نشده است که شخصی پس از مرگ زنده شود. بنابراین، هر گاه قرار باشد، معجزه ای به شکل یک عمل و یا قاعده طبیعی در آید، باید همگان آنرا تجربه کنند و گر نه آن پدیده معجزه نام نخواهد گرفت. و چون تنها تجربه همگانی نمودار اثبات پدیده ای به عنوان یک حقیقت خواهد بود، بنابراین وجود آن حقیقت دلیل نفی وجود معجزه خواهد بود، زیرا هر عملی تابع قوانین طبیعی است.

نتیجه ساده این جستار آنست که... «وجود هیچ شاهدهی برای اثبات وجود معجزه بسنده نخواهد بود، مگر آنکه آن شهادت غیر واقعی بودن

معجزه را بیش از واقعی بودن آن نشان دهد.

و هنگامی که ما در برابر معجزه مشهودی قرار می‌گیریم، خرد و تجربه به ما می‌گوید که آن معجزه هیچگاه به وقوع نپیوسته است. افرادی که قربانی حيله و فریب قرار می‌گیرند، تمایل و استعداد مبالغه‌گوئی و نیز پذیرش موضوع فریب را خواهند یافت و یا به گونه‌ای که «فوئر باخ» نوشته است: «معجزه پندار انسان را جادو کرده و به سادگی و بدون مشاهده تضاد رویند با حقیقت، آرمان‌های قلب او را راضی و برآورده می‌کند.» معجزه‌های قرآنی مکتها پیش روی دادند و در حال کنونی ما نباید به بررسی‌های آنها پردازیم.

شاید یکی از مهمترین نکاتی که در باره معجزه نادیده گرفته شده، بنا بر نوشتار «هوپرز» Hoppers آنست که:

ما باور داریم، بیشتر معجزه‌هایی که از آنها نام برده شده، شایسته نسبت دادن آنها به خدای توانا نبوده‌اند. اگر خدا می‌خواست افراد بشر به او ایمان بیاورند، چرا به انجام شمار ناچیزی معجزه در یکی از نقاط دور افتاده دنیا دست زد که تنها گروه ناچیزی از مردم آنها مشاهده کنند؟ چرا خداوند بجای شفای چند نفر بیمار، تمام بیماران دنیا را از رنج بیماری نجات نداد؟ چرا مریم مقنس بجای اینکه با ایجاد معجزه‌ای وجود خود را در سال ۱۹۱۷ در Fatima (یکی از دهکده‌های دور افتاده کشور پرتغال)، به رخ تنها سه کودک بیسواد بکشد، برای توقف کشتار جنگ اول جهانی و یا جلوگیری از وقوع آن، معجزه‌ای به کار نبرد؟<sup>۲۰۴</sup>

## مسیح در قرآن

### اعلام آبتنی مسیح به مریم باکره

قرآن حاکی است که عیسی مسیح از مریم باکره زائیده شد. آگاه شدن مریم بوسیله فرشته جبرئیل که او با وجود باکره بودن، طفلی در شکم دارد، در آیه‌های ۱۶ تا ۲۱ سوره مریم و آیه‌های ۴۵ تا ۴۸ سوره آل عمران ذکر شده است:

فرشتگان گفتند: «ای مریم! خداوند به تو مژده می دهد، نام او عیسی مسیح، پسر مریم خواهد بود، در این دنیا و نیز دنیای پس از آن، دارای احترام و افتخار و نزدیکترین فرد به خدا خواهد بود؛ او هم در کودکی و هم در زمان بلوغ با مردم گفتگو خواهد کرد. و او انسان پرهیزکاری خواهد بود.» مریم پرسش کرد: «ای خدای من، چگونه من می توانم دارای فرزندی باشم، در حالیکه دست هیچکس به من نرسیده است؟» فرشته گفت: «خداوند هر چه اراده کند، خواهد آفرید، هنگامی که او فرمان آفرینش صادر می کند، تنها می گوید: «باش»، و سپس آن آفریده خواهد شد. و خداوند به او کتاب و خرد، تورات و انجیل، آموزش می دهد.»

اگرچه، داستان های بالا، هنوز مورد اعتقاد مسیحیان بنیادگراست، دانشمندان آزاداندیش مسیحی و بسیاری از مسیحیان در حال کنونی و حتی اسقف «دورهام» در انگلستان، دیگر داستان بالا را آنچنان که در انجیل آمده، پذیرش نمی کنند و برتری می دهند، بجای واژه «باکره» واژه «خالص» را به کار برده و یا آنرا حمل بر یک عمل اخلاقی بدون سرزنش کنند. «مارتین لوتر» (۱۵۴۶ - ۱۶۸۳)، در سده شانزدهم با ایمان کامل اظهار داشت: «ما مسیحی ها به سبب عقیده به اینکه این مریم مادر واقعی این طفل بوده و با این وجود باکره خالص باقی مانده، در نظر مردم دنیا احمق به نظر می آئیم. زیرا عقیده به این موضوع، نه تنها با خرد انسان همگونی ندارد، بلکه برضد فلسفه آفرینش خدا نیز می باشد که به آدم و حوا گفت: «بارور باشید و تولید مثل کنید.»<sup>۲۰۵</sup>

عقیده دانشمندان مسیحی در باره داستان وجود عیسی، یکی از دلائل مهمی است که نشان می دهد، چرا مسلمانان، روایت تورات را در باره زایش عیسی مسیح رد می کنند؛ زیرا هرگاه آنها تئوری زایش مسیح را بوسیله تورات مورد پذیرش قرار می دادند، روی اساس و پایه قرآن خط بطلان می کشیدند.

«چارلز گیگن برت»<sup>۲۰۶</sup> Charles Guignebert (۱۸۶۷ - ۱۹۲۹)، جزئیات افسانه مریم باکره را مورد بررسی قرار داده است. نویسنده یادشده شباهت های چشمگیر افسانه مریم باکره و یک افسانه رومی و یونانی را با

یکدیگر برابری کرده است.

Danae، دوشیزه باکره‌ای بود که هنگام گرفتن دوش آبی که از طلا ساخته شده بود، آبستن گردید و Perseus از او زایش یافت و Nana در نتیجه خوردن یک انار آبستن شد و Attis را به دنیا آورد. همچنین، باید دانست که زایش مردان بزرگی مانند فیثاغورث، افلاطون و اگوستوس - به نوعی زایش غیر عادی نسبت داده شده و فرض کرده‌اند که مادران آنها بدون همخوابگی با مرد و یا نوعی دخالت خدا باردار شده‌اند. بنابراین، در جامعه‌ای که چنین افسانه‌هایی وجود دارد، بسیار طبیعی است که مسیحیان برای دفاع از دین خود بر آن بوده‌اند که به عیسی مسیح فروزه الوهیت بدهند و از اینرو، زیر تأثیر افسانه‌هایی که در محیط زندگی آنها بر زبانها جاری بوده، به نوآوری افسانه زایش عیسی مسیح از مادر باکره پرداخته‌اند.

برخی از دانشمندان، مانند «آدولف هارناک» Adolf Harnack (۱۹۲۰-۱۸۵۱)، باور دارند که افسانه باردار شدن و زائیدن یک مادر باکره، از تفسیر یکی از بخش‌های عهد عتیق، یعنی Isa 7.14، که اصل و بنمایه آن Septuagint به زبان یونانی بوده و در سال ۱۳۲ پیش از میلاد ترجمه شده، برداشت گردیده است. در این متن آمده است که پادشاهان سوریه و اسرائیل با یکدیگر متحد شده و به تازگی به اورشلیم حمله کرده بودند، ولی تجاوز آنها بجائی نرسیده و از اینرو، Ahaz پادشاه Judah از حمله دوباره آنها در ترس و تگرانی بسر می‌برد. پیامبر اسرائیل Ahaz را مطمئن کرده و به او می‌گوید:

خداوند پیش از حمله پادشاهان سوریه و اسرائیل به سرزمین تو، بوسیله رویدادی ترا با خبر و آگاه می‌کند. آن رویداد اینست که یک زن باکره باردار می‌شود و فرزندی می‌زاید و تو باید نام او را «امانوتل» بگذاری و برای اینکه او بتواند از رفتار بد خودداری کند و کردار خوب را برگزیند، تو باید به او خوراک کره و غسل بدهی. ولی پیش از اینکه این طفل بتواند خوب و بد را از یکدیگر تمیز بدهد و کردار نیک را گزینش کند، سرزمینی که تو از پادشاهان آن ترس داری، از تصرف آنها خارج خواهد شد.

هنگامی که مسیحی‌های در جستجوی پیش‌بینی‌های نوشتارهای مقدس در باره ظهور یک پیامبر نجات‌دهنده بودند، در کتاب اشعیا نبی به این آیه

برخورددند و برای آن چنین مفهومی را در نظر گرفتند. از همه مهمتر آنکه، اصل عبری تورات هیچگاه واژه «bethulah» را که معنی «باکره» می‌دهد به کار نبرده و از واژه «haalmah» که مفهوم «زن جوان» دارد، استفاده کرده است. همچنین، در متن یونانی بجای واژه «باکره» از واژه‌های «parthenos» و «neanis» استفاده شده است. به گونه‌ای که «گیگن برت» می‌نویسد:

دانشمندان نخستین علم مسیحیت، بسیار تلاش کرده‌اند تا «haalmah» را «باکره» ترجمه کنند، ولی کوشش آنها در این راه بجائی نرسیده است. یهودی‌ها نیز به محض اینکه با مسیحی‌ها مخالفت آغاز کردند، اظهار داشتند، واژه‌ای که مسیحی‌ها برای باکره نشان دادن عیسی مسیح به کار می‌برند، بهیچوجه واقعیت ندارد.

ولی، مسیحی‌ها که قانع شده بودند که عیسی مسیح از روح خدا زایش یافته، از هر فرصتی بهره گرفته و واژه «partheno» را دلیل بر پیوند عیسی مسیح با خدا به‌شمار آورده‌اند.

«گیگن برت»، خودش با افسانه زایش مسیح از مادر باکره که بوسیله «هارناک» شرح داده شده، موافقتی ندارد و عقیده خود را در این باره به شرح زیر (صفحه ۲۴۷)، بیان می‌دارد:

در کتاب‌های پولس، یوحنا و مرقس، هیچیک از افرادی که معتقد به زایش مسیح از مریم باکره هستند، تئوری «فرزند خدا» را برای عیسی به کار نمی‌برند. باید توجه داشت که این نکته، یعنی انکار تئوری «فرزند خدا» برای مسیح، پیش از اختراع آن در کتاب‌های متی و لوقا بوده و نه اینکه از آن سرچشمه گرفته باشد. همچنانکه این افراد قانع شدند که عیسی مسیح نه تنها برای انجام مأموریت‌های خود بوسیله خدا پرورش یافته، بلکه بوسیله او نیز پا به دنیا گذاشته، عیسی مسیح را فرزند خدا نامیدند. دلیل آنکه آنها عیسی مسیح را «فرزند خدا» نامیدند، این بود که تنها با این واژه می‌توانستند، او را با خدا پیوند دهند. چون این تئوری، یعنی فرزند خدا بودن یک انسان برای یهودی‌ها یک اشتباه نابخردانه به نظر می‌رسید، فلسطینی‌ها آنرا یک مفهوم مجازی و غیر واقعی که تنها در هنگام سخن گفتن ممکن است به کار رود، به‌شمار آوردند.

بدیهی است که مسیح نیز خود را فرزند خدا نمی‌دانست و افزون بر آن



عنوان «فرزند خدا» در اسرائیل با یک پیامبر نجات‌دهنده که پیش‌بینی شده بود، ظهور می‌کند و یهودیان را نجات می‌دهد پیوندی نداشت. یهودی‌ها باور داشتند پیامبر نجات‌دهنده آنها «بنده خدا» می‌باشد (Ebed Yahweh) و نه «فرزند خدا». ولی، در سرزمین یونان، مسیحیت گراتی تعبیری پیدا کرد که با اعتقادات مسیحیان فلسطین تفاوت داشت. بدین شرح که در سرزمین یونان، باردار شدن یک انسان مؤنث از خدا، نه تنها شکفتی برنمی‌انگیخت، بلکه بر عکس سرزمین فلسطین، در یونان این عقیده در دل مردم نیز جایگیر می‌شد. بنابراین، با تمام احتمال می‌توان گفت که عقیده فرزند خدا بودن مسیح، نخست در جوامع مسیحی و در میان غیر کلیمی‌ها به وجود آمده است. شاید دلیل این امر آن باشد که ترجمه ساده عبارت فلسطینی «Ebed Yahweh» در یونانی واژه «Pais» می‌باشد که هم مفهوم «بنده» دارد و هم «کودک» و به آسانی می‌توان واژه «پسر» را بجای «کودک» به کار برد. به هر روی، محیط یونان برای رشد چنین عقیده‌ای مناسب بود و افسانه زایش مسیح از مادر باکره، در این سرزمین توجیه جدیدی شبیه به آنچه که در پیش گفته شد، پیدا کرد. بدین ترتیب که برای اینکه در کتاب‌های لوقا، متی و اشعیا، ۷:۱۴، مفهوم «پسر خدا» از نظر نوشتارهای مقدس توجیه منطقی و مذهبی پذیر داشته باشد، یونانی‌ها به یک ابتکار ادبی دست زدند و این عقیده را به وجود آوردند که «پسر خدا» بودن و «کودک» بودن، از لحاظ شکل لغوی متفاوت، ولی از نظر مفهوم و روح سخن، یگانه و یکسان است. در نتیجه این عقیده مورد پذیرش قرار گرفت که «مسیح فرزند خدا بوده و از روح مقدس زائیده شده است.»

### زایش عیسی مسیح

شرح عیسی مسیح در آیه‌های ۲۲ تا ۳۴ سوره مریم، به گونه‌ای که «سبیل» گفته است، نه تنها با داستان Leto، بلکه با زایش تاریخی بودا نیز که من در جای دیگر ندیده‌ام، شباهت ویژه‌ای دارد. بی‌مناسبت نیست، نخست به آیه ۲۲ به بعد سوره مریم نگاهی بیفکنیم:

پس مریم باردار شد و به مکانی دور خلوت گزید. آنگاه که درد زائیدن فرا رسید، زیر شاخ درخت خرمائی رفت و با خود گفت: «ای کاش من در پیش مرده بودم و نامم از پهنه عالم فراموش شده بود.»

ولی، از زیر درخت خرما صدائی فریاد زد: «غمگین مباش که خدای تو از زیر پلایت چشمه آبی جاری کرد. اکنون شاخ درخت را حرکت ده تا از آن خرمای تازه برای تو فرو ریزد. پس، از آن خرما بخور و از آن چشمه آب بپاشام و چشم خود به عیسی روشن دار و هر کس از جنس بشر را که بینی به او بگو برای خدا نذر روزه سکوت کرده‌ام و یا هیچکس امروز سخن نخواهم گفت.»

سپس، نوزاد را نزد قوم خود برد. آنها گفتند: «ای مریم، تو چه کار شکفت آوری کرده‌ای! ای مریم خواهی هارون ترا نه پدري ناصالح بود و نه مادري بدکار.» مریم با علامتی به کودک اشاره کرد. آنها گفتند: «ما چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوئیم؟» کودک گفت: «براستی، من بنده خدا هستم که مرا کتاب و نبوت داد و مرا برای جهانیان هر کجا که باشم، مایه رحمت و برکت گردانید و تا زنده‌ام، به عبادت نماز و زکوة سفارش کرد و به نیکویی با مادر توصیه نمود و مرا ستمکار و شقی نگردانید! و سلام خدا بر من است روزی که به دنیا آمدم و روزی که از جهان بروم و روزی که برای زندگی ابدی آخرت باز برانگیخته شوم.»

Leto - که در لاتین Latona نامیده می‌شود، در افسانه‌های یونانی، دختر Titans Coeus و Phoebe بود. در سرودهای روحانی هومر، Leto در حالیکه به یک درخت مقدس خرما چسبیده بود، Apollo (خدای زیبایی، جوانی و هنر یونانیان) را زائید و گفته شده است که Apollo از درون شکم Leto قادر به سخن گفتن بود. Challymachus (در حدود ۲۴۰-۳۵۰ پیش از میلاد)، نیز در سرودهای روحانی Delum، داستانی شبیه به آنرا بیان می‌کند.

بر پایه افسانه‌هایی که در باره زایش بودا گفته‌اند، ملکه Maya Devi خواب دید که یک فیل سفید وارد بخش راست بدنش شد. بسیاری از برهمن‌ها، پادشاه و ملکه را مطمئن کردند که روزی فرزند آنها یک پادشاه بزرگ و یا بودا خواهد شد. بارداری مرموز ملکه مدت ده ماه به درازا انجامید. در پایان مدت بارداری، هنگامی که ملکه Maya Devi به خانه پدر و مادرش می‌رفت، در راه وارد باغ Lumbini شد و در آنجا یکی از در پایان مدت بارداری، هنگامی که ملکه Maya Devi به خانه پدر و